

محت بحولك اكدك حاسر اولك
بچلمز بر زمان بوليك كيدرس

قوله الیه هذها

کتاب انبیا العاقبة تاج تلامذہ جمعہ حلیہ کتبہ بغایت لطیف و

نسخہ الحافظین
مفتی محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

قرآن مجید حضرت ابراہیم صاحب ابیدہ صاحب و مالک الحاج علی صاحب مدظلہ العالی

تاج اولاد
کتاب کتبہ

این کتاب عارفین را زیاد و صغیر است
غایت لطیف و نادر

کتابت الفهرست
محمد القادر بن محمد

فهرست
کتابت الفهرست
محمد القادر بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
 بشك و سباحت که نسیم غنیم صدق و انعام کفر کفر
 از زینکم آفتاب حیات زینک نجیب نازده زبان
 در سبزه و خندان اید و سباحتی بی فیض که
 بر تو اشقذ انوار اختیار کاشمش و خجما و القوا
 نلیها افاق و فیضی شرق و تابان مشاقق و درخت
 المیزان و فیضی و لاجب الوجود و مالک الملک
 و فیضی بجز و لغات عن درک الفهم حال
 و انچه و جل عن لب لطفه ان جلال صفات
 حضرت که ملاحظه نموی و قدر فی پیرایه اول ملاحظه
 العقل که شایه مجرد عقل بی بدل و ذات سبط
 معلول اولی و یکجا در جلال جانان جود بکلیه صفا
 و ابداع در ابراز و اظہار اندر و صبتی صفت
 صمدیتی و من اسمن من الله صفتی خجما کندن جلال
 پر و ات و صفاتی نفوس مضافی وجود و کون
 و الوان ثبوت و تفرقه کارخانه صنایع ابداع
 هر رنگ و نکار اید در و تعلق ارادت لم بزک
 جلاله اجم عیوبت و زوایا بر باس خلیفای سبط

وجود و منسلک و مخرط قدر و نقل غنیمت
 از ایسی باسطق است ایوبک انصاف و اغرض انصاف
 کیفیات و تبیین انانیت منتهی کن بر برید مخرط
 اندر و در حاکم کونان و مخلوقات بنسبت
 ملک و عجب وجود و دلیل قطع بر باطل
 و بر تو شغفند اجسام و آثار زمانیه جبر انحال
 زور کار و پسر نفس و واضح و الیج راقی و لا معوز
 شعری و فی کمال شریف لآیه علی حاکم
 و متوینت خاصه نکش و تغییر و مصلحت جان و کتب
 زمانه منزه و معراج و مشبهت اعراض و حواجر
 مقابله احراق و نواظر ان و قدس سبزه و مبتدا در
 نجوم و در نه جسم و نه عرض و در نور و در سبیل
 و نه جوی و مصلحت و سلام نامه و در فوج انوار
 عبای کندن رواج ریاضین سلام قول من رب
 جسم الهم منزه و بیان زوایا بر جبروت معطر
 و در و بیحیت نامع و در کجای حرمه اسعانه
 نکسات دل پسر و کجایه بوم بلفظ بر معنی کفان
 صواع ملک و ملکوت متجر اول
 سلام که بر ملک فیض تمام

سدهم الحقیق المزن فاضل سجاده
سدهم گروه رضایحان ارق نسیم

سدهم کعبه الراق نظامه
جناب سید المرسلین و حضرت خاتم النبیین
طالع نومی و ما یخلق عن السور و حشره و ما یزل
سوالی و حقی نومی او و غیره علی القطفه الوضیح
و جواهر احیاء کتاب محقق نازل و اندن صکره الکر
و ایضا که هر روز صبح و جوید زالت یعقون
الت یعقون و کعبه حضرت حدیجه او تکلم هم المقبولون
است یوم التناویل الی اید الی آباد و اصل
و منو اصل اوله قبل الفزین بر جوش افتاده و اصل
علیه و سلو استلیم اللقم فصل علیه و علی آله
و اصحیه و خفایه و جنوده و علی الاخذین بکوه
و البوسین بعبوده و ستم نسیم کثیره کثیره
سب ترجمه کتاب اول فصل فروردین و ده که
آفتاب خالم تاب فقط اربعه اعتدال و انقلاب
منطقه البر وجه مدال التارک تقاطعین
حاصل در انقلاب شتدین زائل و لوب اعتدال
بسیر و اصل اویشدر و مهندس روزگار

نقطه

نقطه قطرات ما اندن شکل مسلح جنبه رسیده
و ایزد بر کاسه بخت سرو برست مفسد و خلقت
کارخان نایشده زنده و کینه نمرود فام شنج خاک
سقف منارکن و در کار فرشته روش پر
کلی صد برک کلا سبز زبر جد بیکر آهنگ و عهد
بوستان انبیا و عزایس شقائق نغان گلین
تفقد تا شفا غمش صحرا و بیاد انبیا ششم
شده ابر و باد بر اشک نهران کل از با و صبا
افغان خیزان سسلی کشیده بر کلبای گرمی
نوا بیل او امر فرست

پرنده در عکاب کسب کسب و شمال بر شمال شمش
بهر گوشه و در خاک گوشه گوشه کند بر کل اسلام روشن
بر نوشن اول وقت شریف و سبب لطیفه
بویسند و بمقدار و کینه خاک و خطاب و لب
التعظیم وارد اولد در کتاب انیس العارفین که
درج در حکمت و برج در آرزو نسیضت در زبانها
فارسی بدن لسان ترجمه ایسم بر حضرتین
که صحت ایوان وزارت و صاحب دیوان صد
مالک خالک کرم سالک مالک محاسن شیم

مطمح آشفه اقباب دولت و مطمح باصرو سیر
 جیس سعادوت عنون صحیفه ستر نه ستر
 بفاخر نور و در با قسدم عثمان شحات الطافه
 بر شرح و در ستر زمان لغات اوساف ستر
 در زمانه اوس سعادوت و آل ستر
 الخدم نو افق اولم بکن لکن ستر قول مفهونک
 طغوات ستر سید مطمح و مطرا و ستر منته صفت
 حال ستر فان عن الامام و انت منهم
 فان ایست بعض ام العوال
 ستر ستر تربع شرفیه مشرف و جماد و روح
 عز و دلت فیضان سحاب الطاف رحاب ستر
 جنات ستر من کتھا الانهار سمان ستر موموم
 الاله ستر و نهال اقبال و سعادت ستر ستر زار
 ستر و کامرانی ده و اصلها ثابت و فرعها فی
 السماء خوب رندن نشود تا نبوشد و حسب
 امنیت و آمان است ستر کردون ارتفاع ستر یا
 اجتماع ستر عرض لازم و تنزوا کرام اجداد
 ستر ستر فلک و ستر ستر و صور ستر
 مستلزم در ستر آن ملک ستر که کردون از

علوم ستر

از تقو مرت غیب و الامضغ ملک و کاه مومض
 احتیاج کز با طرا خصما ستر مانند بحر عقلم
 غایت طه ستر دن عوضه قابل و کل آتغری
 خوش او ستر باکی خطبه خطه و بان در موم
 بالایدرک کل الامت کتبه شرح فصیح ستر
 بر قلع بیت و کز امت ستر آسمان و آذان
 جویان اول عقود کتبه موم در ستر ستر
 و مقوط او بچون کز بر و کز ستر ستر
 سبع رضای اصفا اولنه قصه ستر ستر و
 دولت مرکز صدق و صفای قطب الخفا
 عدالت محور وجود و سخا ستر ستر و ستر
 لطف و کرم اقباب عز و دولت آسمان کز ما
 مصطفی سیرت عمر هیت ستر پاشا کمال اول صدق
 بو کز در طله عثمان جیا آصف صفدر کز ستر
 عوشده و دوزن اول ستر در دولت ستر
 اوله بر نه پایه فخر و ستر مرصع ستر با ستر
 قصه قدر نه و ستر ستر ستر ستر
 جوهر خاصین پاتق غیب دیدیم کیم کیم یاد
 کیمیا بکز ستر نوبهار ستر کز ستر

بخش نیلوفرند اول کرکوب و فافا او قان و خلیه
 باطل اوله نه غفلت صحیح بود مدر غمسه که در یک خلیه
 مهرک صبا دست احسانک قوما و کرکوب چون
 آب رو ملکر فکدن عرف رز اوله ابر ابر و کتیا
 ساعت فخر مشنگ و رضا خلدن سینه سینه
 اشک سینه که سینه است **ابری سوز کبک** است
 که نیت عین نور و رخسار کرد با یک چشم و در نوبت
 بوستان و سینه و بیات خیم فلک ناله کرد
 سینه زان اوله سینه و شمش کویا هفت که کم
 امانت لطیفک وصف حال سوزن محمد جان و مشک
 اجبارک اوله سینه **کاهن بلین خورشید جازان** که
 سینه بود که کوی کوب فایده خدمت اید و تا بکلمت ایچ
 پیشکش فایده کید و در سیم نرکه رزین کلاد و
 لاله لاله لعلین فیا **کوه لطیفک غمده** هر دم ایچ
 کم کان ایچده لاله اوله شدر چک قان خدایه
 قدر لوق ایدوب او یکینه ترغیسه خلقک لاجرم انک
 ولین جگر فیک سینه فضا کرد در ایک سار بود
 چون افلاک دیدر آفتاب مر جبار بر توتیا چشم
 دولت مر جبار اوله نیکه و عمر شکل رزین و اثره

چون کتیه فوسه اوله سینه بود لور نشه تا بر صبر بافتن
 نشه و خاتم فیروزه و زنده مهرک انکشت صلاکده
 سما آخر اوله و صغیر لاجسی نشا او قیوت نوشت
 و درایت و عمار و کتیه جعفر ایچ کم صرف زمانیکه
 حرم باغده لاله لاله لاله نشه که زنده مهر ز فایده
 اولوب مضاخف اوله انک که نون کون و مشک
 نرکس مثال ناقص و معقل اوله **سینه اول حکم**
 جهان مطایع و امر واجب الایمان اوله لاله
 وسیع طلاق و قدرت **استطاعت اوله** که
 محزرت معانی سیکلم بطعین انیس فی سیم و لاله
 جان او صافله انصاف بو شدر ز کور
 الفاظ نوری بر لاله کانهن الباقوت و المر جان در
 منصفه تقریر و تخریر جلوه کرد اوله سینه سینه ایچون
 اسد اقام و اهتمام اوله سدر و انده مستغان
 و حدیث الکلیان **خبرست الالباب** **الکلی باب**
 فضائل خرد و دور **النجی باب** ستایش اهل
 دانشدرا **واجبی باب** ناوله سینه دور
دور نجی باب سوز سوز ملک بیانشه دور
بشنجی باب امثال ملک **ایچده** بیانشه دور

التیغاب و مستحق و صداقت انکس بیانند
در این باب در شناسک و حد او بیانات
بیانند در **باب** سبب تفرزند در
ظهور بی بی **باب** این سلطنت و بدو شایسته
بیانند در **باب** این شماره حد
انکس بیانند در **باب** این بر خیزد
باب این که در بزرگتره و بر غنچه در او **باب** این
باب در شک و خوف در بیانند در **باب** این
در **باب** این که انکس بیانند در **باب** این
باب این در **باب** این
جفا نعل خود و مضائق فرزند و در دو **باب**
این قسم مختصر در **باب** اول عقلاک فصل کثر
قسم این عقلاک فصلت لرر بیانند در
اینک فرایح سید و اصحاب طبایع مستقیم
پیشینه و محض و کلید که عقل رجوهر شریف و گوهر
لطیف در که جمیع اقرب نشدن خود و منفرد
اولی مستحق اید و کثرت بجای آریاب دانش معترف
و منفرد و ورود خطاب و تکلیف عقلاک حصول
موقوف بر معنی در و حق سبحانه و تعالی خوش

و بر بانه رسول حضرت علی السلام اخذ بها و مراد
القیات اطیبها عاقل لرر گوهر مشرق و خطا
عقلاک مشرق و کلام مجید و بر مشرق که این
خلق انبیا و الماض و اختلاف دلیل و التهار
لایات لا اله الا الله و رسول علی السلام
ببر مشرق لرر اما عطف اندر ده احسن غیر العقل
یعنی خدا سر عز و جل قولید عقلاک اولی بر مشرق
و نور سیده یا کشد که لا اله الا الله غیر
عقلاک را راست بر دست صدوق موافق بوق
و حکیم روز چهارم آیتش در تنبیه چشمک توان
جانید در جانک و در قوام خود خرد و این در اول
کشید که عقل اولیه که جمیع احوال و پیش و
و کلام لرر اکامیر اولیا حقیقت این مضایع عاقله
بر آدم و در اولی شعر که خداوند آسمان و اوست
کنج قارون ترا و ملک عزیز که خدا سر بر اندر جبه
و زنده اس خود زنده اس چیز **نزهه** اگر از زنده اس
سکلاک عزیز کنج فارونه هر دو اولی که در تنبیه
بوق و در اولیه عقلاک دو حسن و دون
و افسلاطون آیتش که بغایت گوهر بر کرین

خود و برین گفتار خوب و رنگین و زبان
 چرب و شیرین در شعر خود منب و اندک
 پانک شرم و بزرگ و راد و گفتار نرم
 بود خوش باک و خوش خلق چنانچه درین بود که گفت
ترجمه خاقانی او سبب بر بانی و شرم که گفت
 خاقانی گفتار نرم رسم با کجا بنویز خاکه
 هم ملکیت خود را نشناخته و **مهربان** با غنچه که
 هر شخصک بر عمر از سر و کوششک بر آستانه
 و او را بدست ملک و حق آستانه عقل معرفت
 پرواز در زیر آتش ملکک با دشا و فرمان روان
 عقل در میدان ملکک و قوت تدبیر و تصرف اندک
 و آموخت ملکات جمله با معارف روشنا لغوی چون
 اوله را عقل عقده امور عالم فی الجمله اندن نظایر
 و روشن و دور بود **تفهم** خود را تن او را لشکرست
 همیشه شوت و آرزو اجا کرد که خود منب که جز در پناه
 شاست که بر خاص و بر عام فرمان رواست **ترجمه**
 عقده که جسم آدم لشکر در راه شوت ملک که در
 بدو عقل که عقل اول پادشاه که خاص صاحب فرمان
و حکم و بشود که آن ملک مظاهر و معانی

عقده

عقده بر کیم که مشقت و بلا و قشنگه و ارم عقده
 الدن قومیه و اما ساعد ارادت که در تنوس
 بر او استندن خلیل اول او برهنه که کیم شت و در
 عقده می شرت اوله که هر که پیش خالق و ذمت
 یوال بود که خود جویند که بیاموزد
 جویند که در هر فرودت و اندک که هست این
 چهار را خدایه خود یک جناحی و بی نامی
 خد و جهت که معلوم اند **تفسیر** بر زده اسب که زده
 میباید سزدنی هم در خانه سبب اولم و عقده و در خانه
برام اصناف آنگشته که هنر و درینک بخلق در
 و هنرینک بخی عقده و هنر عقل سلیمان در و هنر
 سلیمان لوجان بن اصفی رضا خرد **البحان**
 ترک ایله **تفهم** خند و مند که بدین و هر کون
 خردمند را پیش دیدم شکوه خود پادشاه بود
 مهربان بود آرزو کرک و جز سببان دید عقل که
 کوردم هر که وی خردمند که قیودن ملک مشکوی
 خود بر پادشاه مهرباندر همیشه آرزو کرک اول که
حکیمان با رس میشد در که عقل بر او بود
 و کلید آرزو شکست داشت و پناه هر دو نامور

و مسلم و ادب انبار و ایه خصلت انک هر از
بر بود که عاقل و دانایک صفت و دشوار بود
عقلیه و در شایسته خصلت لب سوا ایلم که
تاجب یافت از در این اول و سه کلمه خصلت
و بلا و ریج و سخت و عاقل که سه صفت معاوی
ایدنک لک تا اول سخت و مشتبه آن خلاص و نجاب
بود **شهر** خردمند که بد که مرد خود به شکام
خویش اندرون ننگه کند یعنی افزون جو افزون
شود و زان شهر بجا که بیرون شود خردمند
اید که مرد به شکام کاید حاله دائم نظر جو زیاده
او ز زیاده ایوب که هم بر آن لک کند و دان ایده کم
مسک دیشد در که هر شد ننگ سراتی و
ارباب خصلت و فی التی عقل در و هر شکام
رفزار کاهر و در پر به کار لک فرا کاهی عقله
و هر شکام بران زوار حکیم لک دنی
ایست عقل در و دیده عقل جسم جهان بین اوزار
را هیچ در نیز خاضر سخاوت اول کسبیه عقل
اعطا ایده در هر ندی که نو کوزید کوزید بصیرت
کوزید کوزید **بیت** خرد بهتر از چشم و بینای است

نه بنای افزون روانی است **زجر** زجر که در
بنای الخلد **بجز** دیشد که خصل او کوزید
و شدم ابو بر اید **و** دینا عهدان علم و ادب
و نه خصلت موافقت اجاب در ارباب خصلت
خصلت و در اول دنی او خصلت **و** ایلی
خصلت اول که در دم عاقل و دانایک صفت
عوتان عوت اسم و ایست و نهاد سزا و جهلا
خوفن و قور قور و اول خصلت البش خصلت
بسی کس علی الصلوع والسلام بر ریشد که
خفا اندر رئیس کل حکم یعنی **خصلت** است
دن غور صلا دم خوف ایلم مبادا کل حکم
و مش اجمع موقف در و بوجوه صفت
شور و ایدت مصطفی بر چه دین شایه و لک
جمله فواید عجیب و حالات غریبه سنده که هر کس
حق سبحانه و تعالی و نه خوف است حق تعالی
هبت و همتان و صولت و مسلمان خلاقه که کلند
چایکیر ایلم و هر کس که حق تعالی دین خوف اندر خدای
خرد و حق آن انسان کوزید خوار و خضرا و هر کس
حضرت علی الصلوع والسلام بیور شد که هر خفا

من خاف الله شاع خوف الله من كل شيء ومن
لم يخف الله خذ الله من كل شيء يعني هر که شایم
یعنی سبب آن و تمام اسم در خوف ایست
حق تعالی جمیع اشیا را ندان قوت خود و هر که حق
تعالی در خوف آن حق تعالی جمیع اشیا را ندان
قوت خود **اینکه حضرت** **تفسیر** در آن تفسیر است
فلفس و اندر سبب هر عمل مجید نه در وقت
میدون بر سر که در کلام تعالی است و اما در
سور انشا الله تعالی به واقع او شد که آن درین
الیه یعنی در این متابعت دنیا افتد **رحمت**
ماند روم حاکم در سبک الحجتان سوال آنکه
بسته افضل و ناجی و سبب جوانی و اندک
فاضل و دانای کار عمل اول کند در کیم نفسی کند
ناجی و دخل **و نیز چون** **اکبر در آن** که حکما رویان
و تفسیر فان سوال آنکه متابعت میسر نندرد
سوال آنکه در سماوات اول جوانی و برد و بونیک
فایده بر اول در کیم هر کماک عقلی سواست غالب
اول آنک جسم و اقوالی و افعال آنکه بر
و شریعت محمد صریح موافق و مطابق کلام بر آنکه

علامت شاکت و دلشهر و هر کماک کیم نفسی است
غالب اوله آنک اشقی نغم و تعدد الین کما درین
مال و مال و باقی در لغوی باشد بمعنی امارت
زوال ملک در **اینکه حضرت** حد و حد ایست
سبب را سبب سبب سبب و انباشت ایست
و رسول علی السلام سبب که فصل آن است
صدوق یعنی حکماک افضل و اغایت الی
طوغ و سوز لو اولقدر **و کل** **بسته** در کیم
جمیع سبب آنک سبب است و عمل کماک شاکت
و طوغ و قدر و بزرگان دین و اکار این سفین
سوز شد در کیم هر کیم که راسته کند و سبب
شمار و شمار ایست سبب و تمام غایب و اما
انچه راست اوله **در دینی حضرت** اوله در کیم
عاقص و دانایه و همه رگم بر ایش شروع
اندرین اندیش فله و رانی و تدریس بر کند و در
دام پیش فله و رسول علی السلام سوز شد و دانایه
نصف المعیشت یعنی تدریس ایست نصف معیشت
و دینی سوز شد که لا عقل کانت سیر یعنی هیچ
بر عقل بود که فکر تدریس در اولی اوله •

نهمین در آنکه هر ایش و انباش
 و غیره بر پیشه حق همانا التوا غل و
 غش از بان ایچون اش که سترک
 کس در و بو معنی کت جسد فرامند که
 بر ایشان که است اس ندر سیر اول اکثر
 وحی مقصد ارادت اورز نیک است نماید
 صورت انتظام بول و سیر لیک کیم بول
 بی فکر و زینت در آخر و نعتی بی شایقی
 و ندامت در **سومین** حضرت
 خیر مروت ایملک در رسول علیه السلام
 سیور شد که لایسکیم الا ذو تجریه یعنی
 هر ایش حقیقت و افاق اول کند در که
 انی خیر کمنش و کیفیت احوال کمنش در
 و عربده مثل مشهور و در که حدیث و با اول
 المصارت یعنی سنک او زر که انانک لسن
 صاحب خیر اید مشورت ایملک و رسول
 علیه السلام سیور شد که لا نظاره او حق
 خزانک و ره یعنی مشوره و اول و مشورت
 اوقس هیچ بر اعتماد ایچک نمنه بوق در

سنة پنجم

نهمین ایملک هر سعت و محاج عقل فی
 تجری محاج و در بو نیک فاندنی اوله که بر سترک
 اوقات و عرات تجری با نجه اکا اشترا و ایدوب اندک
 امین اوله که بر اوله امین تجریه دن شکوه اولو در
 عقل و در **سومین** کفایت خوب و نیک
 بدان حرب کشته شد و رسول علیه السلام
 کلمه الطیبه صدق و ندر سیر اول اکثر
 و بر سنده در وفاندنی اوله که بر سترک
 دل اوله انک محبت حقیقت که کلمه بی کیم اوله
 سوادا کر و محبت و محصله کشته اوله رسول علیه السلام
 سیور شد که خزلان کلمه و ندر سیر
 ده کیم کفایت نزم اوله بر شخه و ندر که اکا
 در سست مهربان و بار و فواد اوله و امین
 علی کرم و جهد سیور شد که ندر سیر
 یعنی هر کیم و کیم خوب کفایت و ندر سیر
 اکا جوق اصحاب و عثمان و اصحاب اخوان بول
سومین حضرت اوله که عاقل اولان کر که
 صاحب عوض و اصل جیا اوله رسول علیه السلام
 سیور شد که ایچا نزل ایمان بو جیا ایچا ندر

و در پی می برسد که المی غیر کلمه معجزه چاره حال
 مناسبت جمیع احوال در واجب و فایده و کس
 اوله که هر کس که جای اولیه اندن و فلا
 کلمه است و آنکس در پی اوله از شرط طایسی
 است که در مستحق و مستحق و مستحق
 و نمونست بنویس که سید انگ که کند جای اول
 و بر آید که در کسندم و حشا اولیه اندن مهر و ق
 کلمه **سخنی حضرت** و اما خلقه رفق و مدار
 ایست و رسول علیه السلام می برسد که راس
 العنقل بعد الايمان الكمال الفع ارباب عقل و اج
 اوله که خاندان ایمان کند و که تفکره خلافت مدار
 و بونک فایده می اوله که هر کس رفق و مدار
 عبادت آید نه دنیا و نه جمیع مراد نه اسانده و اصل آب
 عقیق و در ثواب مالانته به حاصل قد و رسول
 علیه السلام می برسد که مزایع خلقه من الرقی قف
 انطق له خیر الدینا و الاخره یعنی هر کس که رقی
 و مدار و در نصیب می برسد اوله که دنیا و
 ایلمی که در پی برسد اوله **سخنی**
حضرت عظامه و بر لکه شرفی علم و شیخ خردن

از و تو مع

از و تو مع و مسکن و مستحق و رسول علیه السلام
 می برسد که در مواضع مختلف اندک معجزه
 خلق کما درهما چون مواضع ایله حق تعالی که اوله
 و شکر از اوله و بر کسندم از زیاد ایله
 و بونک فایده می اوله که هر کس که بر لکه
 است و اعزاز و اکرام ایله بر لکه و شکره که
 و این معجزه و کلمه اوله و رسول علیه السلام می برسد
 ما اکرم شاب شیخی لکبره الا فیض الله علی شمس
 ستمه من مکرمه یعنی هر چه هست که بر لکه
 است و بر لکه اعزاز و اکرام ایله بر لکه و شکره
 اکا بعضی کسند و بره که آنه کلمه و عزیز و محترم
 دو تامل و لوحه در دو اشارت صحیح و شدت
 صحیح وارد که در مواضع بر لکه می شود معجزه
 اوله که **سخنی حضرت** اوله که بر آنست که حد
 داننده و واجب اوله و اکا اقدام ایلمت
 بین الناس منجی اولیه و کند و نکند مرده امکان
 اوله ای کما موقوف اولیه عاقل که که در اندن
 اجتناب و احترام ایله حسن اسلام و شکر
 مبروف و معروف اوله **ختم باب حکایت**

با و بان اجتناب از غم بیدار و بابت قلم بیکه روزگار
 خسته بده ملا و بارسد بر شنه زاده علق شتراد و اول
 ایدر هر چو ملک مورث آتبر که دست از اگانا نقل
 نه ایدر او ستاده ایدر نگار سب و صحبت ایوانا غم
 عالم اول عاقبت خیر و خاتم سعادت روزنه اوله
 دنا و غمزه و غمزه بوسه که غم است و اینده
 اجتناب از شکر سینه بجا اوله با بر ایله که و اصل
 اوله که سن شکر ایله و کله که اعراض دینو بغیله
 و بر شکر خوست اوله ایچون حسرت یه و هرگز دانه
 سینه اوله غمزه و کسینه که غمزه قدم بصیر و سبزه
 که سینه شفقت اولوب غمزه مغزت اوله سوبله
 و صلاح نفس بچون ف و غیره مقصود و مراد ایله
 و هر چو که بر شکر کاره و عادت دوشاره مسته اوله
 سینه ایله و کس و فل و منالکه قانع اولوب کسینه
 امه ان طمع امله ناکه بوخصائل رسیده دنا و اخرت
 هر قدر امکان و فایده البال اوله سینه **ابو مشکور**
ابو مشکور خرد باد و عوارس لار تو و مباد از جهان
 جز خرد یار تو **نزه** هر دم اولوب محفل سالی که سنک
 ابلون اولی یار و فادار کس سنک **انچه باب**

سینش

ستایش علی و مختصا فضلا بیانده در ارباب
 فطن سینش فتنه و مبرهن و متیقن در که اشتراقیست
 او صاف حمیده و مختصا سینده که وار و اول
 معروفتر حق بخواهد مختصا سینده که و الیزین
 اولو العظیم رحمت و وحی بوشده که اول سینه
 الیزین یعلمون و الیزین لا یعلمون و بر سر و وحی
 و من یوتخ الحکمه مقصود و یوتخ الحکمه مقصود که اولو
 الالباب و رسول علیه السلام بوشده که العلم
 کثر عظیم لا یقنی یعنی علم کثر کینه که سر لا الحکما
 یول بولکه روزی بوشده که العلم و اوله انبیا
 یعنی المؤمنین و علی و اهل بقیع رضوان الله علیهم
 اجمعین و زنده انبیا و مرسلین در اوله المؤمنین
 علی کرم الله وجهه بوشده که الشرف یحسن العلم
 و اللادب لا یفضل الحب و النیب یعنی شرف
 نفس علم و ادب و حسب و نسب و کل **حکمی**
پارس دینش در که غله خرب و دانش خرب
 عالمه هر که بر حضرت یوق هر کس که آنک نفس
 ناطق سنی علیه عالم سیدار است و زیاده و اوله
 پراسته و کل فی الحقیقه اول کس و زیاده است

خار چهره شرف از دانشت در عالم هیچ
 ندانم شرف نیاید دست **ترجمه** شرف علی در
 خالده اسرار چهره شرف او لبه هرگز نفس نداد این علی در
 و مندی و کلمه که **شعر** تا جانم بود از سر او دم طرا
 کس نبود از راه دانش بی نیازی هر زمان بخردند
 هر زمان را در دانش را بهر گونه بستان کرد که بود
 کلت و کشتند **نابینک اندر نمی بینکاشتنه**
 دانش اندر دل چو غنچه و شست **وزنم بد تن تو**
چو شست **تا جهان اوله اولد رسد** **فراز کیمه**
 دانش نیز و کلمه بی نیازی عاقل و دانا اولند هر زمان
 استیو بهر دگرده دانش بر نشان جمع ایه وین
 خوش کرامی طوندله انی سنگ او سنده و جز
 است بر علم و دانش شمع روشن شد رسکا صومعه
 افاتی چو شد رسکا **نوشته روان عادل**
 آینه که جمع محسنتک بر سر علم و حکمت و شرف
 کانیه دانش و معرفت و نیک بخت اوله
 بر که عاقل و دانا اوله **شعر** حسد و مندی گوید که
 بدش ببرد رسد نزهت چو دانا بود و بخشید
 مرا و رسد بر حقیقت شرف **ترجمه** بیلور هر خردمند

صاحب نظر که علم از در شخصه ناسید و فو
 کشی چونکه دانا و جوهر داوله حقیقت شرف
 اول جهانم داوله **منزه** **دین** که علم و بر خلق
 رخنه و شمع و درخشند که اندر هر نه کلمه و فصیح
 بهشت عقل و حق و میل او بر سه رانک بر نوندن
 دره و مقدار علم او **ترجمه** **چینی** **را** **دیشتر** **در** **علم**
 و دانش وین بودینه چا را اندر و بر نرسند
 چوق اولدی خوار و جعفر اوله **مرد** **دانش** **مرد**
 که نه کلمه چوغ اولور سه اوله کلمه غنچه و در شست
 او کور **حکایت** **سیما** **علیه** **السلام** **بر** **کون** **باد**
 مسیایه امر ایلیک سر بر نه کلک کسور بر نرسند
 هوا یه کونور و بر شتهر شانه ایند در که اول
 شدن کرد و دیوار نده زینت یکدیگر کونک
 اجرت بر دریم و بر وقت لطیفک میخافاتی بوز
 و زیم انا بر ساعده حاصل اولان دانش و معرفت
 بنا و قیمت معلوم و منصور و کل **طلی** **پس** **ان** **شده**
 علم و دانش سه مایه را بر نرسید و هر که دانش
 و معرفت در فضیلت بی شمار اولسه علمایه
 بر کوار اولدردن و خواص و عوامه بوندن احکامی

جارت و منافق اولوب و ما و شاه بوند قام
 انشاء کوستروب مطیع و منقاد اولمزد **ایم**
شکر ایشد که شعر که کرجه الایه میش
 از هنر زهر منرشد که احر که **زهر** که
 سزدان اوله والای سزدان اولمزد اولمزد
اکا و حکایت و بشرد که دانش هر معرفت و معرفت
 مشتق و بشرد و انانیز و در مازده لوق و شکسته
 فنیق و شقیق و پیکر باه قادر و هر سوز که ایاب
 دانش در علمه و موشرد **حکایت** مقصم خلیف
 بر وقت بر حلقه خباب چشم ایلمر حلقه
 بعث اودان بصره نوایسه لشکر چکدر تاک بصره
 شتران قامت خواب ایدوب تا بلکین بن
 غنیمت ایدوب بصره ده بولن بر شتران کی رجیم اولوب
 خلیفه و جوسوز بکنت دین را ایلمر بد و جوق اولوب
 لشکر حکمرانیه بد فایده و بریدک و اول زمانه ایلمر
 بر شلم ریان و ارا ایدر آینه عبید الرزاق شتران
 ایلمر لرایبرس اول بلانک محول فضل و دست سپر
 حکمکننده ایدر و حارون الرشید ک حبیب
 اولوب با حلقه جوق مصاحبت بخش کشی ایدر خلیف

حینه ریزیکوب خوف شفا بخشید و ایدر
 اجابت قبل از انایه یک که سن کش و شفا
 بنم خباب که کردون مائزده اولمش و رب فراغت
 این شخ ایدر با امیر المؤمنین بدست و بد عهد
 عهد و اولمش هر دو هم سپر و سیدت و وقت
 بدست بر عالمه بود که بیدم که حکم ایام شت
 و حکم کام تخت بیدر و زید اولمقر و او کل خلیفه
 کیدر شیک مرید و محقق و مدعی حیرت نام حیدر
 حیدر و او صاف بستند و بد و صرف و جوز
 و معروف بر صاحب معرفت یکت ایدر و صاحب
 ایدر که امیر المؤمنین عفو است اگر حکم بشن ایدر
 عفو است اماک اسان اما اگر عفو است ایدر و سک
 مادم اولور سک **مصلح** عفو ایلمر که یوق جمال
 ایلمر که که بد شد در که عاصمه و دورت شتران
 سر که جاره بوقدر بر شتران اوق که ایشد بر شتران
 زو کار که بخش و بر شتران فضا که واقع او شتران
 شتران سوز که سوز بخش سوز خلیفه تا شیر ایدر
 کو کلبه در بر ایدر اول یکیده خلعت و بر و ب
 بصره خلعت قامت عفو ایلمر سپر سوز که ایدر

کوفه سپهر بنامه اولور **شعر** بر آن گوید دانش برد
روزگار **نه** آواقیف مانند نیا موز کار **جهان** از دانش
توان باش **نه** دانش توان کشتن و تافتن **ترجمه**
شکیم علی صرف ایله روزگار **جهان** ایچره اولما
سپهره کاک **دو** تر علم مرد دانش ندره اولور
قولار **بقره** ایله رک خاصه خفیت و مخوفه
دانش و معرفت اولور که کسی صحنه تریایه دیزد
کرانجا **ترجمه** **رسم** **بقره** ایله رک کسی فضل
و دانش خجسته و ثناء اولمه انان مقامی مرتبه اولور
بیت اگر علم راستی فضل و بر **بسی** خجسته
خسته و منخر **ترجمه** فضل اگر علم اولما **بقره**
کر که در بول جمله خسته **عبد** و مثل مشهور در
العوام حال الانعام یعنی عوام حیوان کس در
ترجمه **بقره** **دانش** و معرفت بر غیر
ریندر کس اولور که طالب دانش اولور وصول تعیین
شعر بدایه کوش تا زود و اناشور چو دانا شور زود
والا شوخی **نه** دانا ترا نکس که والا ترست
که والا ترا نکس که دانا ترست **ببینی** که مشایخ
ایر **ترجمه** روانه کان باز چو بند راه

اگر چه مانند زود دراز **نه** اناشور همیشه نیا
ترجمه اناشور ایله کیم دانا اولان که اولور دانش
والا اولان **شو** کیم دانا و کل اولور والا **ببینی**
والا اولور کیم اولور دانا **ناشور** ایله حرف کل
صبر و استقامت **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
کس **اهل** **ترجمه** **حکایت** سلطان
ملک **طی** **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
نات **بقره** **کوش** و ایام **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور
بکشته **ببینی** کس **نه** که او **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور
ببینی **دانش** کیم اولور **ببینی** **دانش** کیم اولور
ایدوب بعضی **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
کوردن **نه** **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
ایله **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
خسته **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
مشایخ **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
ایم **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
الموت **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
الشیخ **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**
و **ترجمه** **بقره** **دانش** کیم اولور **ببینی**

چهار اهل بخت از اول بخت است که بدست
انواع اول و سون و بون و غیره منکر و جو منکر
معرض عرض و داندان اول و استبداد که اول و
شکست عادت ایدوب نظر از لغت امر و شک
دکل که سستک بقدر اول و اول از منظر اول
خداقت اعتقاد و انکست شود که سوز و در لاجرم
بوغض نه ناموس سلطان عقل و نقصان اول
اگر چه سلطان ملک و سبک اشتقاق و صاحب عمل
و ولد ایدوب و سلطان حرمی انکست و در حد
غلیب ایدوب و لکن بعضی سینه خاطر بنجر و سستک
اول و غیره سلطان بعضی بوب و دیگر حال اول المعانی
وارک تمام اشغال و الکرام ایدوب ادب ترک بود
کسورک سستک لکشت پارک که سستک فرمایند
اطاعت کسین الکاحرت قلق نیز و ایدوب
استبداد انکست و حق سوز معلوم و بین اول و بخت اهل
عقل و تحقیق انکست مستحق و کل جز ابو المعانی
و حضرت قلدر بها قلوب بستند و تحقیق ایدوب
حضرت قلدر حصانه با دشت به غیر استبداد که اول
المعانی اول استبداد که شفاعت و قبح استبداد سخی

کشف

تحقیق ایدوب غرض که تحقیق ایدوب کلمه و سستک
ایرانی بخت است خدمت و ارض ترک ایدوب سستک
انصاف و انکست بر و طلاق و بیاید او کلمه سستک
خطاب ایدوب استبداد که کلمه سستک سلطان
کلمه سستک و ارض ای و کلمه سستک ابو المعانی
او اول کلمه سستک که غم کلمه سستک ایدوب
اندک عتاب و سستک انکست که کلمه سستک
اجابت اول کلمه سستک که کلمه سستک غار و کلمه
و مشاجات ایدوب سستک که کلمه سستک غار و کلمه
لانق اول انکست بوفد که ملک سستک که کلمه
اما بوفد و ارکه انبار زمان و عادت سستک دوران
عادت مالوف و فاعده سستک و قلم سستک که کلمه
ملوک و کار و سلطان کلمه سستک که کلمه سستک
و حق مقصود ایدوب که بوفد سستک اول کلمه
که فرمان سلطان و ارد او کلمه سستک که کلمه سستک
و هم استبداد که اگر وضع تغییر نه مشغول اول کلمه سستک
تاخیر جزو سستک آدم سلطان اظهار حصانه ایدوب
جزیه سستک بخیر اول کلمه و استبداد که کلمه سستک
اما تا انکست کلمه سستک که اما کلمه سستک ابو المعانی

اهل علم است سزاوارست و تقصیر زانها نیز است بر او
 تا از او در علم بهر وجهی که در حقش کند هیچ بگردد
 اطاعت بود و بعد واجب است که از هر طرف از هر
 آرزوی نه فایده و کمال ابوالعلم است انبیا در خدمت
 او امر سلطان متعلق در بزه اطاعت و واجب
 اما اول آنست که قوه انسانی متعلق به کمال بودنی است
 آنکه من سبب برین بود و در حدیث فتوا علی بن ابی طالب
 فرمود سزاوارست و کمال چو بر نفسیه حال بود مثال او در
 جبار اوله مرتبه در ملک و در جباریه شیخ
 ابوالعلم تمام استراحت از بدیهه شرفینه که در بدیهه
شعر چو بر کمال شد و بخت نشین شود بدانش سخن
 که هر کس شود **ترجمه** چو بخت اوله بود تلخ شیرین
 اوله بود سخن علی که خوب و نیکین اوله بود **دانش**
ترجمه و در عالمه اوله بود دولت و عالی سعادت
 و دانش معرفت در علم است شرف ندر که با دانش
 علم آنست رعایت و واجب بیلور او غنی قدر جان نین
 هرگز با کین علم عالمه خدمت است بدید **حکایت**
 بر کونین بارون الرشید در حاضریه بر نظر ده
 اطراف عالمی فاشا ایلمر کرد و یکدیگر بر علم بود

او علی

انچه ناز محمد و با موز نعلین او کسب کند از غنی
 بود حال عجب و ترسب بکلمه فرشت است بر
 طور در دست بر سینه که بر نیم فریاد از سینه ام
 اگاهت است ایلمر خدمت مبارک است بر اول علم در
 خدمت او در کمال علم و پندار و اندوختی
 شرف علم است اگاهت است خدمت ایلمر علم
 بود حکایت ایلمر است ایلمر المؤمنین که است
 معهما لکن علی لای است او و اهما است برین
 ابدانها یعنی اگر سندی بود در معاون اوله
 من توحی خدمت او اوله در ایلمر است
 بود که ابدان سید بن ابی طالب است
شعر چون ترا دانش بدید آید بکس بر سر
 بر نداوار **ترجمه** اگر تحصیل ایلمر است علم
 او بگردد اوله جمله اجراء **شعر** ادب نوز و
 خواهی پیش که لب از لب است و در خدمت
ترجمه ادب او کن ایلمر حسن بر آمد نه بدید
 ادب نوز بدید و **دانش** ایلمر است که هر کس
 و دانش موصوف اوله که کرد که با او نخت
 کند و پیشعاره و نثار ایلمر **اوله خدمت** اوله که

کسره و کسره عینیه فی شکیب و ریب سنا و دانا
 اوله ایضا هر که کسره و کسره عینیه معترف اوله
 معیوب و در **المنجی خصیصه** و انار که صحبت
 قید است از ترک لغوی غرض **فی او محلی خصیصه**
 کند و کسره سببه قوتش اعضا و اعضاء بدن
 کند که و انار که ایضا و سبب انکه کسره قوت ایضه
 در **محلی خصیصه** و کسره و کسره کسره فایده است
 اوله سبب **بشی خصیصه** اوله که بر کسره که
 اشتیاق انشعاب و انشعاب ایضه بلکه که خصیصه
 سبب به در کسره استقامت مشهور و معروف
 اوله **المنجی باب** اوله که نادانک و دستغله
 و معاصرت نشانه اعضا و علمیه نیز است که نادان
 ملک حکمه و انک قصد اید رسد و می جهل سبب
 بر وجه سبب مقدمات اید که مضرت منفعت
 نیز در **المنجی خصیصه** ناوله و نیز ابراق اوله
 عادت اید نه که هر که نادان بعد در محلی سبب
 و ایضا حضرت سبب **سبب محلی خصیصه** کند
 بلکه خشم و عصبانیت انک در که بونک اشتیاق
 افعال خفیه کند و کسره خجسته نفس اظهار انکه در

طهری خصیصه اوله که در حدیث است
 حکایات انک اید از حدیث که احکامات انسانی
 معاصرت سبب و حق لطف و احسان اید و کسره
 بونک اشتیاق احوال بیغایه از صفت نه قریب
 در **محلی خصیصه** خجسته و کسره قریب
 ایضه و انار که ایضا و کسره سبب ایضه
 کسره و کسره سبب سبب ظاهر و انی ترک
 ایضا در **ختم باب** و انار که کسره اوله
 دنیا محبوب از روح و طوبی که سبب در و کسره
 مال و کسره سبب و خیره اخرت کسره و کسره
 و رفاهیت حاصل اوله و انار که سبب سبب
 مال و مثال او در زینتش فیصیلتی و انار که
 اوله عملی رفع المقدار اوله سبب انکه کسره
 واجب اوله و انار که اصحاب اموال کسره
 کسره در اندکیان مال ایچون با در کسره
 و کسره خدمت اید در **المنجی** اوله که علم و سبب
 سبب خوف و بلا و ان امین اوله و انار که
 خدا و انار که مال بونک کسره در بل که کسره
 اموال سبب موقوفه است و کسره

و بونک امثالک عالمه چوقدر اولدر که
 اوله اوله بیل اسفا قدیمین از نمانده قار نونونه
 اناقم حاله بویه دکل برته دکل بیل ایندنا کمن
 بلکه زنده اولور اولور اوکده اگر ملارق خندان
 و حور زانده مالکیر نوال کله کلهک تصایح فلس
 و در ویش اولوب شول بلار که اکت جمعده
 و اکت بنده چشک کلهک شایع اولور اما علم حاله
 بویه دکل سبج حور سبج زائل اولوق احتمالک بود
 از سبج که حور سبج زانده اوله کالک خاطر قانده
 نمانده کلهک حور اولور اولور اولور اوکده
 علم آخرته و سبج کجالت و ثواب در و مل و منال
 سبج عفت و عذاب در و بر فائده و خج اولور
 جائز اولور علم اولور که مال و منالک ریج سبج
 قانده اولور ممکن که علم سبج اما اگر مال اولور
 چشک و کفایت اولور علم هرگز حاصل اولور
 جائز اولور که مال نوانلق سبج بیا اولور علم اولور
 دکل سبج کجلی نیست از نونک
 نمانده و تونان کجلی بنه نکبجان کجلی نواز
 دشمنان زوانش نکبجان تونکج دان

مانی شود و هر برهنکار جنین کفایت آن کجلی
 کوشیار که دانش زنگی بیرون اولور
 بره کردی بر ایت بود که کلهک علم سبج
 نمانده اولور اید علم سبج کلهک کلهک
 نکبجان اولور کجلی نکبجان سبج امر جان اولور
 برهنکار کلهک اولور کجلی سبج کلهک کلهک
 قور طالعده و کلهک سبج کلهک کلهک
 اولور ارشاد اید اولور اولور
 نمانده و جهالت در و جهالت سبج کلهک
 مختصر در نوع اولور نمانده اولور کلهک
 علمت نمانده در و نوع نمانده کلهک
 و اخر از انک سمانده در رسم اولور رسول علم
 سبج کلهک که لا انقراش علم اولور کلهک
 من العقل سبج کلهک کلهک کلهک
 بر فائده کلهک مال بودر عقده اولور کلهک
 مشهور در که لا و اعجاز الجمل سبج
 رد و شمار و ریج مشقت دار بودر جهالت
 نمانده و ایتقدن بد و کلهک کلهک کلهک
 طالعده و ایتقدن و والد کلهک کلهک کلهک

ضعیف که دشمن قوی اید زور بازوسته اعتماد
 اید و کوشش بر او اول در ویش فرمایید
 که هم یاهای مایه اید خاصیت و معاویات
 نوک اوی را فی **ق** ط جملایه و غایت حقیقت
 باشد اول و چنین کرد بعضی حکام جوانان و
 بصیرت نکند بصیرت نکند و موافق زبر که عجم
 میرتیب اولان افکار بولان احسان اتموب بود
 جاه عجم و شوب غایت هلاک جسماندر اما
 جهالت کشی و صفاک هلاک بر قد قد نصرت
 عاقبت تا اولان وینا و آخرت سرانین فی اللذ
 جعفر و صفا میشد و در که جهالت بر در با عقیق
 بزرگ هر طرف نیزه کا طریق ممکن اما اول طریق
 قدم بصیرت کشی کند و ایلد جانی هلاک و هلاک
 حقیقت که **س** سده **س** زمانه شریک و انش **س** سده
 و او خوش از زمانه **س** نیست اند جهالت نیزه
 بشو **س** سده و در و دناوانی هر که
 اول **س** سده از زانی و اولیة زمانه در جانی
 بکر خرد **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 تا دانه عقلا ویشد در که جملایه و بلد و ک

سینه از نده و دشمن در و اید **س** سده **س** سده
 اند و جهالت بود شد که **س** سده و نما جهالت **س** سده
 شخص **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 این **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
س سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 دانش **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 بر فضل **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 اگر ممکن اول **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 اثبات اید کردی **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 اندر مر او راستانده **س** سده **س** سده **س** سده
 ایچون اول **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 افضل **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 ساعد و اقبال و دولت موافقت **س** سده
 و کلد که نوک ایشا **س** سده **س** سده **س** سده
 و آخر الامر **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 جهالت در **س** سده **س** سده **س** سده **س** سده
 جهل در اول کسی کشی کند و **س** سده **س** سده
 و لو غایت جهالت ندر **س** سده **س** سده **س** سده
 مجرم و عقلمر که عصمت اینیاد و کمال **س** سده

محضه صدر و باقی ناست بر مقصود نقصان در خانه
 و محل **الفاظ** **تفسیر** بر کسسه که قول است **المتکلم**
 فظله **المتکلم** به خود و هر کسند به صبر و تحمل
 گفته در ال کلمات یاد و کل و غیره مثل مشیر
 و ر که استمخرج الیه شیء یعنی و ششم
 بر جاست و که اما در نایه و استراحت منصور
 و محل **بوزجر** **تفسیر** که حافظان سخن اوله که
 فانه لو اول اول سبب بر و بیشتر در که هر کلمه
 سوزن بخند و بهر لب راست سوسله و اول
 سوزن در برفع و فانه و می اولیه انک گبی سولک
 سولک اولی در نیز ابوی اولین کلمات فایده
 محنت و تاسف و در **تفسیر** سخن کاند و سوده
 چشم زبان نباید که انده شود بر زبان **تفسیر** شهور که
 انچه اصنی آید زبان که کز که سولیه آنه زبان خدای
 تعالی محف ابر کسیده بیو بشرد که علی العز
 ان کیون بصیرا بزمانه مقید علی شخا حفظا
 لبانه **حکایت** و بشرد که سوزن اندازه آید
 سولک نصف دانش و خرجی اندازه آید
 نصف کخالفه رو کشته مقدار این ملک نصف

آری شد

آری شد همه آید و فقیر بتانی و حکم صلوات
 رضی او وقع نصف این و استراحت و باطله
 اراغ ابلق نصف سولک محض و عجزه و شمشیر
 لبانی سبعه وان اسله اهلنی پنج ششم
 برنجی جانور و را که بر او ایم شیء ملک انیزه
 راحت الاشان فی حفظه اللسان نصف
 راحت ان حفظا نده **حکایت**
 معصم غلیظ عمرو بن لیث که سلطان فراتان است
 ایچ که ندر در ایچی عوله ملاقات اوله سولک
 پیام و پیغامه تفسیر بر اید کن استراحت
 کای تحریف و تفسیر و کای تفسیر و سولک
 کوسه در عروک خم شنده بر خد متکا
 سولک جرایده انبیه که یک که سولک
 کله کله سولک رو که دخی کتیه چون تحریف
 و هندید مقید بشن مطف و است نه کرک عمرو
 چایه بیور و کوه متکا روز و کک او و پیک
 اچ عطا و به و انبیه بکه اگر سوز غایت خوب
 سوز در اما کاد و شرسوز و کله **تفسیر** سخن که
 چه باشد کرانایه تر فرمایه کرد و نرم ساید تر

سخن کرد و چون روزگار بود چون بود آسمان
 شود و بگین بر شمشیر زانکه شتری زانکه کمر خرد
 بر شترت زانکه شت شاه بن سلطانین بگین
 بدخانی آید چشم بگین **ترب** نه و کوه سوزنک
 اوله شانی اعلا که سوزنک جوید بین اوله اوله
 ولی فایده اوله سوزنک دولت قبولر خلقی که
 جابلد رغبت اللهه بر که انک کعل خاتم کوریه
 مشرعی بر که بتام طلقه شاه اله صرح خلقه
 بر شمشیر کور سوزنک اول صرح خلقه **وانا که در پیشورد**
 سوزنک کشتی ملک مصله از نه کوره اوله
 آنی خرد و خیر الله و عطا و سخا که قدرته سید کج
 اوله کشتی نه کمتر بایه دور و لبش و فرمایه
ایر موبد که در کور سوزنک حاجت اولنج
 سوزنک و دوقته مناسب سوزنک کران
 تا که تاثیر ظاهر اولوب زبان سخندان لاسدان
 سوزنک و شمشیر دوز بران اوله و میشد در که
 ایو سوزنک بلان ایندن جعفر واصحاب نوبه کفت
 شمشیر نند جو قضیه و شوار و صعب و شمشیر کارا
 ایو ایر **شعر** شنیدم که بشد زبان سخن

چوالمالی سخن بران و نبع کس سخن میگوید
 مشیر و اوله را سوزنک بران شد مایه
بهر کشتید و ار که جابلد و بایه سوزنک شمع
 بران دوز بایه سوزنک سوزنک لایق شمشیر و اوله
چهار بر شمشیر سوزنک بایه **ارسطا حکیم**
 بر سوزنک کفر و نظر له سوزنک سوزنک اوله بایه سوزنک
 نفع و فایده حاصل اوله **سوزنک حکیم** ایو که
 سن زبانکی کور طوت و خلقت و شمشیر سوزنک
 اوله و اول فتنه و ف و ک برست سوزنک
 سوزنک حاصل اوله هر و ایم و کور سوزنک و اعوان
 مصله قابل اوله و عریه مثل مشهور که الله
 ضعیف الحرم نفع اگر ب زبان بر عضو صغیر
 نافع عظیم و کبیر **و قراط** ایو عاقل هر که
 سوزنک و کس سوزنک جابن اندیشه خرد و غف
 است آینه سوزنک تاجا سوزنک بار و کلمات اشتریک
حکایت حشتم خلیفه ملک روم بر که کافه
 کوز دست و بویو یک عینه اشتری بر که کور شمشیر
 ایو المومنین ال ملک الطاهر ملک روم خیر کوز
 شاهان روزگار و سلاطین کا حکار و شمشیر ایو

برکنه و او کل پر کشید کند و لایه قادر و توانا و حکم
 و شکران روا اولی عشره نجر بازش و و نه و جلد
 پشت و پینه اوله و است که سخی بو مغنا و نیم
 امین قسید بر کن جواب نود و نهم بر سر
 ملک الزوم الی شام المدهوم خلیفه نامه گو رکحک
 شرم و محالته کلوب جو کابنده و نجات کلامی
سید شمس و انا ایدر نرسوز که فکر و اندیشه
 سوانه انده هرگز نماند است اولیه و کفار خوب
 و موجبه ترک و وقت طلوش اوله فایده سینه نهان
 اولیه **حکایت** معصم خلیفه نکت ابو خاتم نام بر
 خازنه ایدر خلیفه بر کون برش عرواح
 و انعام است بر خازن ناخیز ایدر و بر صدر اول
 ایامه خازن التمش پیک افریه بر جسمه به جاریلک
 شکر خازن حقه به بو ایکی بیستی اش و اعلا
 ایدر **شعر** تنصفتی با ابا حاتم او انصیر من الزاکم
 ستره الفانی ستری فاشم من مال بوز الملک التام
ترجمه ابو حاتم و الم حاکم کل بر انصاف ایدر ایدر
 خدای ملک نیکان التمدن الوب و بر رسن
 فاشم التمش پیک بهانی بر کون حاجب خلیفه

حضرت

حضرت زین العابدین علیه السلام در حدیثی است که
 یونان اصلی نزه حاجب و فایوب است در حدیث
 خلیفه برش عرواح ان ایوب نکان الوب تم
 و بلکه و انصیر و ناخیز که سخی اول شاعر بو
 ایکی بیستی اول وقت و شرم خلیفه است
 حاکم محمد و ملک نام کیم حاجب است در تمام اول
 خایره و در که ابو حاتم اکا التمش پیک جسمه
 صنون الدر افا ملک نامیم نیم زرا اکریه در الم
 ابو حاتم ایکی التمش پیک افریه لقی حقه در الم
 و بو معن ابو حاتم عرک سب اوله ندر بر که
عباس بن محمد الطلب رضی الله عنه رسول
 حضرت علی التمام صور و یک ایلیک زین العابدین
 رسول است یک و لده و و ابو دل وخی اوله ندر که
 ابو سول **شعر** سخن کز دهن ناهب یونان عهد
 جواریت کز خانه بیرون جهه نهدار از خوشن
 جوهر سوز که نرو کیمتر را سبکتر کز **ترجمه**
 بر امر سوز اغزون چینه ایله سناسن کیم همین ناید حیرت
 ابراه ایله او که سخی است فی یقین اوله ندر ایدر
 زین العابدین **الفتح باب** حکمت و اشغال و پند نصحته و در

منه بپوشد و هرگاه که اگر خدای تعالی در
بنی آدم اطراف وادانسته بر سر بر سر بود
و چنانکه از آنجمله که هر که بر سر فرزند
و دنیا هم که زاده و جبار قرارگاه محل مساجد
و ایام هر چه باشد و اینم است زاده و جنت
بل که گشتی امور زینت و ده مالکانه تصرف ایستاد
تجار و اموال و رفاقت و دنیا بیک مستعار در
فایده و مستقیم و مغرور که عاقل و دانای لازم اول
اوله که هر چه زینت بر سر باشد و اول نشین
رعایت است که موجب اندن و نجات اول و رسول
عالم است که هر چه زنده از الرجبت فی الدنیا تکثر
الهم و آخرین یعنی اموال دنیا بر نجات غنچه
و اندوه و مشقت آرزوی پس عاقل و دانای واجب
و مستحب اولن اوله که بر سر نه که فوت اول
انکه بر نجات جنت بلکه و کلمه ای که ایستاد
باطن فاسد اندیش لره و در نیت تا که عسر عزیز که
بیزاید حالت و سر باید دنیا و آخرت در رجبت
بیزاید فاضل اوله شعر از رخ که گشت هیچ نماید
وز نامه چاره خویش بیلار مدار اسای که ز عسر

نود و چهارم مدار یک ساعت عمر خویش را فایده
تجرب اوله که سبب بلای اوله افکار مستقیم
اوله که شش ایند اوله نوار شراسان بر سن و نه
و نوار اوله عزت که در پیشی که در محل خار و بر سر که
اوله که شش ایند اوله نوار شراسان بر سن و نه
تکلیف و اندوه کاین اوله که شش ایند اوله نوار
اوله که تجرب و میرشد در کار اوله که شش ایند
عزیز طلوت سبب و امور اوله که شش ایند
ایند که بخشش و جود هر کمالک مشرف و شمس
بهر که سبب ایند در مسالک تحمل و نفاذ
اوله و ان نیت انگیز غفلت و فراموشی
و که در شش روز کار و در مضطرب و مشغول ایند
احوال جهان بر سر راه طور مضطرب و مشغول
دانان و دیندار که عاقل که که اوقات فزوده
خدا نایه و ساعات بر سر که یک اوله بر نجات
ش و بر وار که سبب لغب در و نوحه غصه و غم
وار که شش طلوت و سبب و حق سبحانه
کلام محمد نده و قهار چوب نده بوز شد که عینی
مگر هوشتیا و هو خیر کم و عینی بجز نیت و هوشتی کم

و درین دریکه خردی که در اول وقت و مطابقت از آن
 بفرمان آن منالیه طمع اید و بنسبت
 آن از آن اول مدق قضیه غصه غشم حکان
 او با حق نشد و در حد آنک حاجت بی نیاز
 در که مقتدر کائنات **سخت** بی نیاز بود
 او لور اکان غیر اهل **سخت** بود
 از هر که حد کردن بود و روائت روزی که
 قضا باشد روزی قضا نیست روزی که قضا
 گوشتش کند او روزی که قضا نیست در
 حرکت روزی است **ترجمه** بویا که گوید اولی که حد
 اولی و با هر قضا اید و وی دم بر دخی اید قضا
 چو قضا ایزش او که کیش سعی آید سو چو
 شکسته غصه اولی او هر وقت و هر وقت
 که شمع او لور اولی از آنکه کشتنک سر
 بختی در روز کار روز کار و ایام به عهد و وفا
 گوید و وثوق و اعتماد جانزد و کل **رباع**
 که فرق ترا زمانه بر چرخ گذشت و در دل همه عهد
 و تو داشت بر عهد زمانه ایمنی نتوان داشت هم دشمن
 بیوفاش باید بنده داشت ترجمه ایر کرده بانی افکار که

و در آن سکه که ستر در عهد و عهدی ای بر روی
خبر پس که بود اول منالیه و اولی
 که در روز اولی غصه غشم حکان
 است که در حد آنک حاجت بی نیاز
 در که مقتدر کائنات **سخت** بی نیاز بود
 او لور اکان غیر اهل **سخت** بود
 از هر که حد کردن بود و روائت روزی که
 قضا باشد روزی قضا نیست روزی که قضا
 گوشتش کند او روزی که قضا نیست در
 حرکت روزی است **ترجمه** بویا که گوید اولی که حد
 اولی و با هر قضا اید و وی دم بر دخی اید قضا
 چو قضا ایزش او که کیش سعی آید سو چو
 شکسته غصه اولی او هر وقت و هر وقت
 که شمع او لور اولی از آنکه کشتنک سر
 بختی در روز کار روز کار و ایام به عهد و وفا
 گوید و وثوق و اعتماد جانزد و کل **رباع**
 که فرق ترا زمانه بر چرخ گذشت و در دل همه عهد
 و تو داشت بر عهد زمانه ایمنی نتوان داشت هم دشمن
 بیوفاش باید بنده داشت ترجمه ایر کرده بانی افکار که

که سماوات و جلال فاعله و قسطنطنیه و طایفه و معتقدان اولی که
 برکتی چون کوه در کاره و شتاب معتقدان صاحب خرد و حکیم
 جهان را که مشورت اند و بول و لغزین استعدادت
 طلبت ایله و چون پنج و شصت بود و در وقت
 نوز کوه سوره صبر بکل ایست که ایوان جهان
 انصاف نوز زنده و در ایست در جانی قطع ایست
 رو او کل است که که کسی بر فتح باب اولی جانی
 و غای کلام قوتیست و میور شد که کس بجویند
 بعد از ایست و واقعا برنج مدتی در صحن منوچه
 اول مشقته است که کوب افراست با ایستاره
 از آنکه در وقت وصل و وصله وصله مبل
 اولیست **شعر** ده شود کار چون بخت بست
 که زمین بخت است نابود است از آنده و
 شاعر و دستان فراخی ترستی بود و بیان
ترجمه که ده اول ایست چون بخت است سخت
 هر سینه اول اولی است اولی طالعک
 دوست یکیان کسور چشم است دمانه زلفان
نوشته و آن عادل صورتی که جانی غوز ایلیان
 نیند در است یکده عدوان داد **قصه** **اوس** **طهم**

ایرک که موم نه قدر عکس است و اولی که
 چونکی برت و اولی است تمام از پولیست شل
 قطعی کشمش قوتی بکن که بلور **نقطه** **نقطه**
 کرد و در ایست سانه از او ایست و یکس
 سوزا چون کوفت شود و اوستان در آن
 نیند کس از زمین بیاید و میور شد
 شرح اولی فضیلت **که** که در غیر ایران
 ایستعدادت جهان در وقت نوز اولی
 عالم کرک در **که** نمون و ایست ایست
 و عوبده مشمل مشهور که ایست ایست
 مقصود من ایست بویز قطعیست و کس او
از **شیر** ایست که آدم نه و کوه ایست
 اولی رسد آنی کامل جواش روزگار ایست
 شمشیر ایست میند از ایست که کس
 سعادت است سعادت و ایست دولت
 موافقت ایست ایست رای و دانشی کوندان
 کوند زنده اولی و ایست عالم کوزینه حق اولی
 ایست کس روزگار موافق اولیست هر نه و کله ایست
 فکر ایست نوز سر شور ایست اولی **بیت**

سینه زخمی بود که آنرا با روغن زنجبیل و آبله
زخمی است که بود **زخم** که بیرون رقیب بی رنگ
کامل است اوله عیسی سز سواد اوله فانی
سینه با حکیم اند چون دولت سعادت
زواله بود طبعه کشی هر سینه حکم ایسویک فاضل
ایسویک بر اعز و شوره و بجزینه که احکام آنک
است فانی ایسویک روزگار و بخت
دولت متوفیق اوله آن هر سوز که
هر غنوب اوله **سینه** که زخمی سخت خواهد رسید
بکته سخن بخت آید بید که روز نیک آید و بخت
نیک اگر بکند آید شس سخت نیک **زخم**
چون شسته کلله اوله شفقت ابراز آید دن
چون در لومخت و سواد اوله فانی بخت میمون
اگر بخت آید و خوب اوله غایت **فاخته**
ایر بر که کند و نغسند درخت اوله که بپزد
چون سینه آید و هر کیم که کند و او غن تخت
ایسویک نیک اوله دن و خرمست قد و هر کیم که
طالب فضل و حسن اوله فاضل که لرحمت
قبیه پارسید و پیش در ک طبع کار اوله متوفیق

چون زخمی است که آنرا با روغن زنجبیل و آبله
زخمی است که بود و روغایت الحف و گرم نطق عالم و لکله
بکشد و اوله مقدر **فاخته** و لم بختی است اوله
چون سینه فاضل است که بر که ریاستی
طالب آید و اوله سینه زخمی است که خرمست نغسند
بخت در اوله روزگار و بخت که بخت آن فضا
طبع او زنی انام صمد اوله که سواد قد
ایسویک **سینه** هر سینه که فانی و کوه که
بستان توان یافت زخمی که در خرمست نغسند
بود و بختان بگردان او و چون آید چو بخت آن چو کوه
و کلان باز آید شس که از کثر و خم بگردان شس
بکند و نغسند او ای جان **زخم** قولای بختی است
آنک علم و خرفان آنچه کیم کج اوله امیر ناصح
چون استر که کشی است قادر اوله لوب چو
کچو بچو از نام دخی اگر کسی اوله است از جان
بیناس حکیم ایراد مک قدر علمند و نغسند
مایل در کشی کیم جابل اوله حقیر و خرمست خیره
و مقدر اوله **سینه** درم سایه و کج و آنای است
درم کرد کن تا توانای است چو بخت است

مرد و زانو است که با او است که شش راسته
 متفرک است که شش و ریه است و شش
 و لیه نشانه گهای نه انگر بر و آفرین سال و ماه
 و در و شش نفرین بروی کنه **بسم** سزایه
 دان لقمه رنج درم جمع ایله بکل تحت و رنج
 که ساکا ارضه مال و منالک انکله خوشی چر
 ناله حالک هم از سر ناله زار و شش ابر
 آلی بو شش اولانک کولک اولو طار غنی تحت
 تحتین افرز کر فقیره بی سبب نفرین اولو کر
ارسططیس ایترک اگر دیدنک کیم شرف و
 حکمت بزوانه سخی را جانیدله ایس ایله علم
 اوکر کنگدیه غار ایله که دانش حرف در صبح
 ایله اگر چغفل تحصیل ایترک دفعی خلا اقطار
 خاکله اشتها بسیار کن اولو کوب صیت و صدک
 آفاقه خلفه سلب برستی ایله که نایک جاهله جرید
 سندنه حکم ایله سن قولک تقا ان لم یکن
 و ابل فضل اولو له و بشه در که برکتی ناک که
 نیت خیر اولو و نوبه شکر اولو و زیاده طلب
 قلفه و حیا اوله حق تقا نوبه رقیق ایله که

طبع است هر نه ایله بسکت انکله بزور و معلوم
سهم جان کرد بزوان شش آفرینی که بر و از او
 سستی و غنی بران بر و کس توان برکت
 نیاید هر که شش او شسته **بسم** سزایه
 بوز و صبر افنی بولدر شش تو شسته سزایه
 ایست بسوز اولو نه بولدر شش تو شسته سزایه
بسم سزایه ایله که آدم کردید که شش تو شسته
 سخی ایله یک کشتی کتر بایه دین و در جیله ایله
 و خلق ایچره مکرم و مغز و محترم ایله **صحت**
 سالم اقطس بر کوبنه نامون خلیفه بوکا ایتر او کرم
 و احترام نام کوبتروب کذره ایله بوکا
 البته نهالک خود سالم اقطس بوک کوروب
 سجوده وار در خلیفه ایله که ارشیح نونه حمل
 سجده در سالم ایله که خاطر اولو خطور
 ایله یک سن قصابک قولیم مؤتمدن عاجز
 اولو کوب آزاد قیلوب بکا دستور و بر در
 عاجز و فیه و مانده قدم آخر فکرمه کدی که
 امام خلیفه جمعه علیه نکت خدمته و ام چون
 انک خدمته نیشم اول خدمت و علم و طبیعت

برگشته بود و در جبهه پیش قدم که اسیر المومنین
بچه اش را گرفت و البیه نهانی را غمخوار اول لبیدن
سجده و شکوه آدم **حکایت** از سلطان حسن
باشنده اولین بر طایفه موسس قبیلگی
شماره کرد و در آن زمان که یوسف حسن پیشیده ای که
بر طایفه موسس مستقدان شرم آفرین
از سلطان حسن آید که شرم اول وقت
ایم که بر طایفه آید بر طایفه آید او لوروش اولم
از سلطان حلیق بد لرین بلیم **شعر** بیاموز تا ندان
روز و شب چنین گفت و انا چون کبک و لب
شماره این خود چنین آمدست که از نه بیانش
لرین آمدست **عجز** کمال سعی قبل هر روز
که بویید و دیر و انا آنچه هر چون لب اکا جلیت
اولوب هر البیه و انا اول کسن فضل کون
همید او میشد در که فرید و نکت قصر نه بواون
کلر باشد یک **اول** هر کیم که منافقت قول اضمحار
قید و عرق نکت سوغه مغر و اول بر کار
دستاره گرفت را اول که هرگز تار که ممکن اولیه
ایکجه اولد ر کیم هر کیمت که حفظ سیم اولد هرگز

دشمن

دشمن و نه خافل اولیه که دشمن بر امان کیمی
که هرگز دوست اولد **او** **حکایت** اولد که کشت
مخلصد و نه از سنده از تو اجناس و لوازم
که در وقت کیم و خاطر اولد که بر وقت غایت
علاقت جهالت در **او** **حکایت** اولد که در وقت
هر چی افتخار بناید شد **او** **حکایت** هر چی
اولد خوش و کل **شعر** اولد ر کیم جز دشمن
دوست اول غایت مطلق که شرم تک کون
بنا که نقصان التف تدخ مجتبی نقصان
اول **التجی** مشورت عاقله و انا و کامله آید که
تا ندانند ان امین اولوب احسن و بهیه قصه و کیم
واصل اولد کس **شعر** **او** **حکایت** اولد که دشمن
مکن اولد فی حد الملک و انک کیم کاسند خاقل
اولد کیم که چون فرصت لوله اول آید و که صلح
کیم قبیل **شعر** **او** **حکایت** اولد ر کیم هر کیم ده که فکر
صایب و ای نایف اولد هر کیمی اعتماد
قلد **طهر** **او** **حکایت** اولد کیم اولد منفعت اخلاط دوست
عاقل و سون زبان مصاحبت نازان و خافدر
او **شعر** **او** **حکایت** کلر او نمش سورس هرگز سولر

و ازین علی خط انقدرن سبح برایشه اقدام
 انجمله که **تقدیر** **باب** باورش باقی و سلطنت
 بباشته در دولت شیده و منفی و کلمه که سلطنت
 بر امر عظیم و ولایت ضبط است بر سبک
 مصطفی و بر توبه خود را بر تعالی نک جانانجا
 شوال شسته بلکه مخالف فرمان ایزد و منقض
 نفس سبورا و لمیوب بصفه و عدالت اور
 اولی اما چون رفت و شفقندن و عدل و داده
 جانشین زغالی اولی خلاف امیس و علی
 و باز عز آسمه جو بر قولی شریفی مازند
 مشرف و خلعت سلطنت مزین و مجلا قلوب
 اما کن او امر نوا جسد متمکن و متوطن قلبه انک
 در جبهی تنوت مرئوسه فریبدر و وجودی
 تعظیم الطبعه السعد و اطیع الرسول و اولی الامر منکم
 سلکته منکات و احکام نفوس و اموال لهم
 او زنده نافه و جابر او که هر آینه اول بنده به
 واجب و لاندرد که حق تعالی نک خدمت او است
 عدل و انصاف و اخلاص جود و احسانک
 رعایتند تقصیر انجمله و اعلا اعلام دین محمدی

و از او

و از او احکام شرعی مجتهده سعی لایع و کوشش بی دریغ
 که کوشه ترا و امور ایالت شوال منط و امور زنده
 انجم حضرت در حالت طاعت و عبادت و مقرب
 طوبه و توبی عیان حکمت و اولی التشریح و خردان
 برست بر نکه جو رتف در انجمله قیامت کوشه
 ایک عتاب و عقاب اکا اولوب اولی کلمه
 تقصیرش و شخص اولی که کز جو رعایت و لایق
 مشغول اولوب مصالح نک و ملت و عدل
 واد امید انک عدلک بر لکنک توانی جمل عینک
 مقبول اولمش طاعتت مقرب و معصا و منایه حضرت
 رسول علیه السلام بهور شده که عدل امر الی حق تعالی
 مزجاده سستین کسند یعنی پادشاهان بر طاعت
 ایند که عدل التمش طاعت و عبادتند که
 بر دوام اولی او اولی در جبهه کلکند که قیامت
 کون او ان کشتی حق تعالی نک شامتند اولی
اولی سلطان عادل و رسول علیه الصلوة والسلام
 بهور شده که سلطان عادل حق سبحانه و تعالی
 هر کون التمش مجتهد صیبت توانین روز قیامت
 پس پادشاه اولی و لیسند که مصالح مسلمینه

امرت ام ایچک فوسم کلستره سوز نه اوله فتح لاینت اوله
 الا ملک لوه اهلن قاعده و خطه المینوت که نه زنده
 شکار و درازا لایحه **اوله** که هر قفسه که واقع
 اوله که سوزنی حیات و غیره حیات و فوسن ایله
 برکت بی که که نه فوسنه رو او کورمه آنه رعیت
 باشی بجز اینه **لیکچی** قیوم سنده ارباب حاجت
 خوار و خضیر اوله و لطف بر اجناب و احترام ایله که تاخیر
 قسط حاجت و وزیر قیوم سنده و انان مطالب اوله
 کرک **حکایت** اربط طایس اشترایه سیه نصیحه
 اسکندره اشتر حق تعالی و ز غنای است
 ملک مظلوم ترک فریاد نه اعانت ایله **اوستی**
 اوله که جمیع او فغانه سوزن غم سوزن سوزن
 و طالب مطالب نفس او ایله بیکه که سنی ایله که
 اکثر اوقات نه بیز ملک و احوال رعیت نظر اوله و لطف
 مصروف اوله **حکایت** حکامان بعضی بر پادشاه
 بنده نصیحت ایله و بابتدیکه غفلت او بچرخند
 و ارمه ناک مظلوم حضرت خزیه شکایت ایله
 آخر و عاقبت خواب غمیدر و ایلورکن دشنه
 بر مقدر او یو که عسره فاده و بر سیه زرا که

عمر و دولت استغنی ب تاملان کیم سینه که سوزنج
 بر دیوار و در میشا کیم و دیوار و در میشا کیم
 سوزنج ایله ایله لطف اندر سوزنج و در میشا کیم
 که **دورچی** اوله کیم سوزنج کیم سوزنج
 و اسکن لطف و در ایله قیوم سوزنج کیم
 و در ایله رسول عبد السلام و در قیوم سوزنج کیم
 هر و الی که ولایت و رعیت سینه لطف ایله ایله
 لطف ایله و شمول و الی که غنای ایله سوزنج که
 حنف ایله **حکایت** هشام امین عبد الملک مروان
 حنف عطا سوزنج و در کورنه ابو جازم که اول عصر ک
 مشایخ سوزنج سوال ایله سینه که نه ایله سوزنج
 چشم غمناک شدن حفاصل اولم ابو جازم اشتر
 که او کورسن شریعت مزین اول کسه بطلیم و
 تعذر ایله و صرف اشتر ملک وقت مصروف صرف
 ایله هشام سینه بیکه بوئی کیم رعایت ابو جازم
 سینه که اول کسه که چشم خضرات طاق کوز خرف
بشیر اوله که قدرتی سینه که شرف موافقت
 ایله ناک رعیت اندر خشنود و خاطر اوله **حکایت**
 بر وقت حصار نه بعضی بر پادشاه نصیحت ایله

ایستد یکی حق تعالی مسند بر خستند و اولسون در یک
 انگشت قمر لایق بن سبب آنچه و حق تعالی رسد چون
 ایستد خستند و ایله **الفی** اولد که مسج بر او فرود نیک
 حق تعالی انگشت و پانصد عقالقن ردوا کور مس
 و مقتضایه پیشه اولدی موجب شریف اوزر نه
 تقدیم ایله و اگر شود بر کیم شریفه پیشه حکم
 اولد سبب بر اوست بدین خستند و اولیه انگشت
 یکسید و لیک اول شخصک کسره زانته ضرر ایله
بدین اولد که چون اندر حکم طلب ایله لر
 عدل ایله و اگر محبت طلب ایله لر عطف ایله
 و نیز یکسید و عدل ایله لر اندر هرگز خلاف
 اولدی رسول علیه السلام بیور شد که انهد
 من الذین یبغی عیبه و یجان دین و ایمان ندر
سختی اولد که دیوار علم بر حریص اولوب
 موخظ و نصیحت طالب و اغب اولد و لاشول
 ممکن اولد قوشول عسلا دینه اجناب ایله که
 کند و له منفعت نماید او بجزر انگشت رشکسن
 کوز لیر **طفره زنجی** اولد که کبر و کینه کند و به
 عادت قلیله که بدین خشم و چشم اوزر نه موجب

کثرت

کثرت خشم در خشم عدد و عقلم در او پیشه که
 عقلم و شرف زانک ضرر است نه نهانید
 ترکی مستحق **افوی اولد** که اولد من کشته و
 ظلم اقد و کینه قنعت حکمیه لکنی لیر و جهل منطاید که
 اولد است و عقال و کاروان و نواب و خدمتکار و
 خدم و خشم و خرمیک بکلم و نقد ایله و ایله
 مصاحب در اصحاب افکار صایبه و ارباب انظار
 نایب اولد **اکابر** و بیشتر در که اعمال و دین
 و دولت و اشغال ملک و ملت اصحاب یکیز
 راسر و سید سید انظام بولور و او امر و نواختی
 که قلا و سلطنت و پادشاهیدر فرزانه خبر که
 واسطه سید تیم اولور به گاه که بر قوا عده مرعی
 اولد روز روز آثار امن امان و انض و اقبال
 و سعادت کوندر کونه لایح و امور دین و دولت
 مهذب و احوال ملک و ملت مرتب اولد و نوز
 انام بل حسیله خواص و عوام اطراف و انکف
 عالمه و مشرفه جلال و حدیقه اقبال نه جاید
 الطاف مشیمند و اصف نفعین خط او نه
 و نصیب مستوفی الکر **حکایت** بر وقت

نوشته و از خوش ایلم که فلانک مال بی نهاده و با
 نفی حدون بزاده و از اکا کفایت معنی دار فرموده
 باقی حسن خزانة عامه و تسلیم ایلم نوشته و از
 عادل جواننده استند که خاسر کفایت افزیند باشد
 و بهوش و کردگر که رحمت عدول را در ایام اول وقت
 که مال حاجت اوله آحسن وجهه المتی
 است ندر اگر نوشته و ان عادل کفایت باشد
 فلسفه ایبر جهانده آدین که استخمدی و سرسری
 عالی الشمام تقاضایه و باختر و یک ولدت محی
 زین الملک العادل یعنی دیکت اولور که بن پند
 عادل زبند و به و کلام پس بلکل و کلام اول فضل
 که به نداشت که دین ابادان تدیجهان ابادان
 ایبر هر کیم که جهانده عدل ابادان اید حق تقاضی
 اندر راضی اولوب نام نیکله محمد و موبه اوله
شعوان فریدون لم کین ملکاً و لم کین البعبیر
 معوناه بالبر و الجود امرتیه و فیه و احسن لیکن
 فریدونا **فارسید** فریدون فرخ فرشته بنو
 زنتک و زعنبر سرشته بنو بداد و شمس
 یافتن او نیکوے . تو داد و شمس کن فریدون یو

نخستین و کله ریش و آفریندن نوشته و به
 بیست و غیره و ن سبب شده و اولیدر صلک و اولید
 ابرو او . فریدون حسن اوله اسن ایلمک و او
 و باوشت به اولد که از ندر که کسند و خصم او
 بقتل استند یک کشتید و قهر و حاصل اوله ایلم
 و شول کسند که متبک و عاقل اوله انبر
 کند و دین دو ایلم **حکایت** نوشته و از عاقل
 یعنی امیدیکه و الی خلک نک سزایه و غریه
 کیر و ب خیل اسبان ضایع اولش فی الحال
 غول ایلم را سینه یک بر کشی کند و او بن حفظ
 انیه ملککی نه و عهد ضبط ایلمه بهور **بوز چهره ایبر**
 هر باوشت یکا است کار اوله آفتاب عالمتاب
 کسیدر که ایروشه و کفی تقوب کوبنده در
اردشیر ایبر او چنه پادش پاره عجب و گل
 اول عاقل و دانالردن تیر و ار طلب ایلمک
 و بر دنی و سحنی قهر ایلمکون دوستدیز معاوت
 استمکدر دنی عجب تیز ضرورت و فتنه
 مال المده **شرف** بود پادشاهی سخی زکسی
 که دازنکد چیزه و اوسته اگر کام و اور جمعی خواسته

بدان تا بود کارش آراسته . پس این شاد
 را بد که دارد نگاه . که رعایم بر چون مشابست
 شد . و خوشه و ناز در چو خواهد ادو . حق
 مردمان چو بر که آرد بگو **ترجمه** نمودن مستحق
 پادشاه پدید کرک جمع اید بر جوق سیم و جوق رز
 و بر هر گشتی چو ز مال منای . کا کله خوشن کله
 خالده خال . کرک و دافر زاده اید سلطان .
 که اولش رقمی شد چو بیان . قبور لر و بر یکله
 شاه طاعت . چو مال اولیه طوتمز و لایب
فصل و سوال است بد که دنیا در سکار نشسته
 حزب کلمه جوانی را بنده یک بر که گناه کار
 اول این ان عطف البیم **ملک مسند** صور در که
 سکار نشسته خوشن کلمه است که بن راجده
 اولم و کیمه بنده زمت و مشقت چکله نوسر و این
 خاوار کوفضیه عرض اید اید یک کجا خوش
 کلن اول نشسته در که بی سیم و بی کنه او لم
بوز جهم بو کو بن نوسر و انانسان نصیحت و این یک
 است کام خوشن و چشم و عقوبت و او
 رحمت و شفقت و غنایت اید و هر مقامه مستاب

نایب انی رعایت اید و دوز و شب حق تقابلیه
 عبادت و طاعت اید و حمد اید که جهان
 مستی اید و بر عین جهان بیستین و سمر اید که
 بعد الممات حیات جاودانی بولونب خالده
 افعال بسندیده و انانچسده یاد کار انو پسین
مشرب زمانه که بر ما گذشت ماه زمانه که
 بگذرد و همچنین ما چنین **ترجمه** بخور بو تخلیق و اریس
 ازمانه و نینه بز نوع اولان و قاله دوران **حکایت**
 ابو جعفر خلیفه بر کو بن برکن حکار کن قلند امر استید
 مبارک بن فضل که بکا ناز روز کار اید را نزهت حاضر
 بولند استید را امیر المؤمنین حضرت سید
 المرسلانک بو حدیثی خاطر مکه خلیفه استید
 سورا اید لبم مولانا استید حسن بصیر بنو اید
 علیه روایت قبور که رسول علیه السلام بو برادر
 قیامت و جمع خلائق بر صحابه جمع اید و بر
 من در نایب که حق تعالی کن او ز زنده منی
 اولن کنه در تقصیر ان جبر اول عقوبت مستحق
 اولن کنه در عفو و رحمت اید کنه در عفو که
 حق تعالی اید که چون بولند جمل مر عفو استید اید

بن فخری بودند که بر این عقده ایستیم و **دیه شمر**
 خردمند گویند که بر عدل و ولایت بود و پادشاه
 در این بر اینها بود چه بین کار اندر جهان آن بود
 که ماسته کار بر زبان بود **بجز** و در عاقل که عدل
 ایداد و کابلر انگه زمین و دولت آباد چون
 اولد عدل کار حق تعالی جهاند نشسته بود که این
 اول **اوینجی باب** پادشاه پاره خدمت ایملک بنامیده
 پوشیده و مخفی دگر که پادشاه کا مکار و سلطان
 روزگار خدمت طلق کار خطر ناک و بر دشوار مصطنع
 هر یک که پادشاه سینه و عتبه نظایرند
 خدمت بقا اول که هم صد و خطر و محنت
 و هم مسند گریه و دولتمند در **و** معنی و نذر که
 رسول علیه السلام بپوشد که من اقرب الیاب
 الی الله افتن یعنی هر کجا پادشاه عالمنا و اولاد
 و کاهن فریبده رفت و **د** و بر عبید و کل و عبیده
 مثل مشهور در که من شرب کاس الملک اخرق
 شفا یعنی هر کجا کاس سلطان بر قطره آب ایچ
 دانی او در که **شمر** شنیدم که آتش بود پادشاه
 نیز یک آتش که جوید پناه **بجز** و یک در که آتش

پادشاه که سینه آتش ز اولاد پناه که در کشته
 نقش بر آتش و حکم بر اولاد بر سینه نکت حشر
 پادشاه پاره خدمت اولد و سینه جان را اولاد
 اول شخص که که هر که حشر بر پادشاه و حج بر
 سینه پادشاه مخالفت قبله که رسول علیه
 السلام بپوشد که ان الله لعقب علی من
 خالف الک طاهر یعنی خداوند زمین و آسمان
 خشم اید اول کسی که مخالف سلطان
 و پادشاه خدمت فقام نام گوستر که اقدام
 گوستر که اقدام اید بر گشتی واجب در که بو
 اول فاعده رعایت ایلموب خلیفه حسین کذو
 شعار و دنیا اید تا که پادشاه شکم و عتبه
 خلاص اولاد **اول اول** که هیچ بر حاله و پادشاه
 افعال و افعال منکر اولد که هر مطابقی
 شرح بنور حق و کل بل که آتی ندیج و تانی
 اید مع الیه **ایمنجی** شول لو ازم عبودیت رانی
 کتاب رعایت ایدوب پادشاه که کلک
 استمالت و بر یک عتبه نشسته **بجز**
 حج بر حاله پادشاه و حج کتوب فرمانه مخالفت

دروغی اولد که سحر بر وقت بادشاکت
 رعایتیست غیر اولب انک چشم و عیان کن
 امین اولدی **بشیرنجی** اولد که بادش و حضورند
 و این کند و دره طو نوب که چشم و عیان است
 بزرگ بادش حضورند که چشم ایکن اگا و شتر
 معنی وکل **التسبیح** بادش پاک فرمانند که تو قلیغ
 طوبی جمع امر سه او امرند امثال ایلیه
 بدست اولد که بادش بر بندگی مصطفی کوره
 خضوع و خشوع طو سوز بادش بکدر و به خالفت
 ایوب مجتنبیه **سکرنجی** اولد که بادش به
 جوق حاجت اولدی ناکند و ناک حرمینی بینتیه
 و اگر جاجتی روا اولد اول سیدیه انجوب
 خرمند و تکامل نمیکند و ناک بمانند مودس
 اولور **طغونجی** اولد که بادش پاک خدستند
 بنک و خور و کت ده رو بلغی عادت قیوب
 انده کین و نرسش و اول طغونجی اجتناب ایله
اونجی اولد که بادش پاک خدشکار لید عداوت
 قلبیه اگر شید عداوتی و ارس بادش حضورند
 انظرس خصوصت قلبیه و انک حقت بادش به

سوزنوردی که وقت بر وجه عرض ایله کشفیت
 طریفه رب الوب بخصیصه منصفین اولوا
 و هر حاله رفیق و مدارا کرسند و زنه شعار و شمار
 ایلیه **شعر** چون کنی خدمت ملوک طلب . شور
 آتس تک سوشن سلب . چه درانی در چشم و از کجا
 چه بر روی فرار دارد لب **ترجمه** هر که آید دست
 خدمتی طلب . قید اول سپهر کند و زنیه سلب
 آنچه کیر سه یوم کوز لرنی . هر شین طلبت چه فیه
 بغیلب . ادب هر برده مفید و حجب در
 حضور صاکه بادش هر حضورند غایت مرغوب در
 و یقین بل که سلاطین روزگار ک خدمتند
 اولوق عظیم دشوار **در شعر** نودانی که بر در که
 شهزاده . نودان خیشتن و آشن سخت کار
 دل از بهیستت خسته شود بد چشم بیند
 تیره شود **ترجمه** یقین بل شهزاده ایکنند و ارباب
 اولور خدمتند اولوق سخت دشوار اولور چشمیند
 سینه بران اولور دست و قور قور سندن دیده
 کیر بان اولور دست و قور سندن دیده کیر بان
اقصا طوبی ایتمند که عاقبت انبیاش اولور

پادشاه پادشاه نه دنگو دل رشید است و بی انگلیس بود
کلمات آنچیز سوخته دنگو پادشاه پادشاه لطف و عیانت
و نوازش است و رعایت کور را افکار او ملزوم و دنگو
بفرقت اولد رسد افکار بوده اولمز که تقویه خطر باشد
در نوازش که قبولت در خذلان و هوانه بنهاند **شعر**
اگر پادشاه را تو باشی پسر **همی ترس از تو کرد**
بیایدت **سهر** **ترجمه** اولو نیک و اخی سگای پسران
اگر پادشاه کرد که فعل خدای رسد **سند باد حکیم**
ایدر پادشاه پاره خدمت آنک و در پاره تجارت
ایمانک و بیاند با نرس و اصلان ترک تا نرس قسمتی
کار خطرناک و عظیم سمه که **فیقا اوس حکیم**
ایدر پادشاه پادشاه رفاسنده اولوب آنک کو کل
مرا و بی خدمت آنک خدمتکاره نیک تحقیق و اولو
عقبت در **سقا** ایدر که پادشاه یک بر خدمتکاره
کنه کار اولد پادشاه لطف ایدر که با نهن عصفو
ایدر اول خدمتکاره واجب اولد که مقداشه
بدر دخی اول مصور زلنده بولند **شعر**
برای که مرداندر ایدر **بران** راه نیزش نیاید
کنهر که کردی و بر تو کندت **بنایدت** هر که بود باز

گفت

گفت **شهر** بار بر تو کند ز یکس زده **زاده** محمد سالد
سز خرد **پشت** پادشاه از کرده یکی برین خندان
و باره بخور دست **ترجمه** شو بولد که بر کرده ایدر
زبان دخی اولد کند کعبه کاروان شو خدی که بر کرد
ایدر بر کشی که کرد که دخی غلام اولد شیشی اتی غم
در بار خاله سکا که بر سالد **سهر** بولیم یک **پشت** پادشاه
اولد اشک کن کای عین که بر کرد **سهر** جاهل بقین
افکار طویله ایدر پادشاه پاره خدمت آنک منصور
و کل اتا اوج سزاید البین کوتاه چشم و زبانی نگاه
طونفسد **مورد** **ایدر** خدمتکار هر حاله پادشاه فرخنده
قال حضورنده چشم و عتاب ایگله **اجتاب** ایگله
نسبت در اول بر قطره آب و پادشاه بر در نیای
بی حد **شعر** بد بولگی ماندان و اور سر که چشم
سور زرف در بار بر **ترجمه** اماناسن اتی دیوانه
بلکل که برین چشمه بجزه مقابل **طلیوس** **ایدر**
خشمک اولد دیوانه تی و اختر شامغی در
حکیم ایدر حق گفتار اولد که حد پادشاه و بیاند
پادشاه پاره القادیر لر اند دخی سمع قبولد
اصفا ایدر لر نمشید همان بر مشت کل کبی در که

زردی و آره جلله اگر آنده اینتره دخی انار مشهور
حکایت و پیش در که باوش بهر مصلحت نده
بلخر و لغت نه و اصلق قاصد نه یک نشه بوق
زیرا که اشتقاقت مبداء هر خلقت **شعر**
از دوست بهر زحمی افکار نشانه وزیرا بهر جور جا
بیزار نشانه **ترجمه** و دستک سر زخم افکار
اولق خوش و کل و جرابجون دل اردنیز از اولق
خوش و کل و دیدلر که فرید و نک سران و یارانه
بودیت زلمت **شعر** بود دوست مرد و دست
چیز نده نه از دوست مردم که باشد و کز **ترجمه**
قلوب جانی باره یارایشه مشک جانم فلا و یه اکابار
بوزجه ایدر که آدمیت در مختلفه و دوستن
فراغت جانز و کل اگر برایشه رابر و تیر حبیب
مانت آفتاب عالمات روشن خالق و بر
دیش در که برکشه نیز بار و خادار اولورسه
چوق و کل انابیک کشید بر دشمن دخی اولورسه
و شوار و رافل **طوبی** ایدر که صداقت و صداقت ناز
ایق مستق انار دانش و معرفت **شعر** که مرد و یخت
لا دوست اجابه وان بنده دست بزاز

به از کوه ارجنده کوه هر نکوست **ترجمه** بغان سبل که صفت
نصیحت و دست ندون کشی یکدور و کوه
حافل اگر که در دست سلق فاسد اولوب اندر بیل
و شمنک عاید اولوب **شعر** بران دوست کز بهر سوره
زبان بود دوست دشمن بودی کان **ترجمه** شوال دم
که که ز لایه سود و زبان و کل دوست دشمن
اول بی کان **ترجمه** حافل هر فن کورسه که
بار بر سعب و دشوار اشته فتنه بر اگر اندر بیختی
سه دخی اولی بختد نه فراغت ایدوب اکا خنات
اینگت کرک و اگر مستحق عضا سه دخی اکا خشم
عقاب انمک کرک که دوست سلق مصلحتی اولور
شعر اگر از مودیش و یارکشت مثال اکن هر
که بر و کرکشت بران کت کرین بود کوه کن و کر
و کرکته بانه پیاده از و خور **ترجمه** شوشه کیم سیدک
نوک که سکا بار اگر جز مین نولو رسک اولی افکار
آش زک نلو بولور رسک زیاده فیور سن ایکی کرکینه
پیاده **فیقاوس** ایدر اگر دوستن بر جریه
صداور اول اول سه سه اندر اختر ایدوب
وازل خلک و دست سلق خلاصتی و کلدر سبل قسین

تفصیح اوله که دوستانه تفسیر واقع اولی
انکه عاقلانه اعتقاد **فرد** و **تک** تفرقه
باید که از فی تفسیر آنچه تحت مفسر او ضایع
تغیر انکه و خاطر اندوز نجیب و در حق حقیقت
سزگ و ما با بعد ما و انکه **حک** و نیز که
هر کیم کیم و کیم بود و حضرت اولی
اندوز دوست تعلق و انکه تعلق **اول** عقده
زیرا که احکامات مصاحبتی به منفعت در و آخر
عاقبتی و حشره اگر شود که احق انکه و حق
فصلید بر ما و انکه احتمال و ار که بر وجه
اقدام اولی که مقدره منفعت در زبان
اول **ایچی** نیک خور اولی قدر زیرا که مردم
به خور و بر سلامت و صداقت متوقع و کله
چیز بر خونی منفر و مسکه را اول بر خطه
جسد و حقوق ترکاید و جمع سابقه و انکه
مالکله بهر مشهوره **اوسنجی** تفسیره وفق
و سکونت و انصاف و تعدد اولی قدر زیرا که
شما بنده و ظلم اوله انداز که دوست تعلق
در بچی اوله که انکه نام مصالح مسدود سعی

انکه و لب اوله و معامی بهر نه و کله امر است
و اریه و حق تفسیره اعتقاد و اقرار اولی
خدا را که در عزوجل است باک اولی و نیز که
است تفرقه فی اولیه اگا اعتقاد و اعتقاد جان و کله
و خدا عزوجل بویرشد که **ولا تطلع** من انکه اخفنا
قلیه عن ذکرنا و انتع سواه **خاند باب** حقوق
دوستانه و در اول و حق اولی نوع اولی و در
نوع اول دوست دوستی اولی به مال و منال
خرج انکه در بر چه ده که اسراف اولیه و بوی
شراط مصافات و اوقات و اداب موافقه
درجه اعلا و مرتبه علیا در و خدا عزوجل انکه
حقنه شما اید و بویر که و بویر تون علی الفهم
نوع ثانی دوست دوستی مهمات و جانان
معاونت طلب آنچه سوزین استعانت
انکه در اقال شول شکر که که کلیه ده و جنبی
گشت ده اولی **نوع ثالث** اوله که دوست دوست
حقنه که کجک انکه که مستوب انکه معانی
و انکه تم ایسر اظلم انکه سعرا بیه و حضور زنده و خلوت
شکر اظن بخیر رعایت اید رسختیه و حق اولیه رعایت

ایلیه **نوع اربع** اوله که دوست دوسته صدق
صفا و اظهار شفقت و ابراز مودت ایلیه و رسول علیه
سور شد که اذ آنجا حکم اخاه فیجوه یعنی فوج
بزرگش بگوشه محبت و مودت ایلیه احسن
اوله حضرت پیره **نوع فاسد** دوست دوسته بیخ
دین و دنیا فی تعظیم و تعظیم انگه زیرا که گشتی
دوستن جهنم است اینان خلاص انگه و بنا
المشدره نورتر مودت اوله در **نوع مایوسه**
اوله که اگر دوست مودت ذلت و تقصیر حادث
اوله رسه فی عفو ایلیه و اگر ترک او امر واجب است
واقع اوله انگه دوست متلغ مکره که رو بانه
اندیشه علقه که سبب **حکایت** ارباب فضایلند
بره سواد الینه که که فسان و انما معاصیه به مفر
و مناسی به مرتکب در پنجم اندیشه دوست متلغی
قطع اتیم حسن فاضل جوابند و ایلیه که اول
شده میباید دوستی که فضایلند محتاج به
شرط محبت اوله که بزاندن قطع مودت اندیشه
ایلیه که خلاص تقاطع انکا فضیلتان توبه
و اخلاص و پیره بانه جهنم خدا بنده ان خلاص ایلیه

نوع سید اوله که دوست دوستی و انما
خیز و عا ایلیه باو ایوب انگه غیب بنده اوله
دن و ان بن رعایت ایلیه خصوصاً که زینل
علیه السلام سوز شد که غایب است عا
چقنده و عا کسی مستجاب در **نوع نامن** شرط
و غایب محبت رعایت انگه در شرط و غایب محبت
اوله که کیم کند و در مشرف اوله مودت ایلیه اوله
دوست متلغ او غافلند میراث اوله و رسول علیه
السلام سوز شد که الحجب توارث یعنی دوستی
اوله که اوله او را نسانده میراث **نوع تابع**
مکن اوله که ارادن تکلیفی که ترکد زواله تکلیف
عرف ناسد ان ایکن تسخیر معنا و کل **نوع ماکثر**
اوله که دایما شویله محبت و ایلیه که دوستی
حقوقن و ایلیه که قصور کند و دندر و دوستی
واعا طلب ایلیه عادت ایلیه که بومضه شایسته
طلعه در شعر هیچ شان نیست آید در جهان
برتر از دیدار و دوستی و ایلیه نیست اوله
انفراق دوستی هر چند **نوع** جهاننده هیچ
برسانند بونم که یکله لا وصال و ستزدان دگر

بر نسنه بود که جم اول پنج فراق دوستان برتر
بیخی باب عداوت نه و انگ کسیت و اسبینه
 بیاسننه در در بکل او آگاه او لغل که دشمنانک
 کا خطرناک و موجب ابلان بر عسنی در خصوص
 سلطانین او ترساننده شوان جهسته نیک اندرک
 عداوت نه لازم در که نفوس اموال عا در
 معوض افتد و غارتد اول و امانا وسیع قدرت
 و امکان استطاعت اول که قبا عدلانک
 وقت نه خلل و یروپ افه دام ایا که بر قضا
 س عبود در لاجرم عا در دخی طریق خاصه
 وسیل مقاصد نه الکره قومسوب محاربه
 اقدام نامت قیام کو ستره کرک بس
 نتیجا عداوت طرفین نه اموال و نفوس
 معوض افتد و غارتد و اواق در تن دک که
 نو تک اشنای افعال اقدام ایملک عظیم خطر
 ما که ریس ارباب محققه و اصحاب خرد و کج
 و مناسب اول که الکره کله که عداوت دن
 بر سینه ایله **افاضل** و میشد در که عداوت
 تلفیق میشد و عداوت ایملک ایو علامت

و چون خصلت قبله زیرا که کشی دشمن محقق
 و خد ایملک عداوت نه لازمه و رسول علیه السلام
 سوره شری که ایملک ایملک عداوت نه لازمه
 الخطب یعنی حسنه شوان اول و عداوت
 به و که کبھی بر بس ناطق و امانا واجب بود که
 عداوت نه نه حاصل اول و امانا زنده کانه
 نه و جهل فتنه آتی معلوم ایله **حکله نوان**
 و میشد در که عداوت عداوت بشن نشد در
 اول که بر کشیدک امانا طمع ایو ب بنا
 سبب قتل نفس قصد ایملک ایملک غیر کمال
 و منان الفدر خصوص خلاف شرع او زنده
 اول او خنی ظلم و تعدد در خصوص خلاف
 متعارف اول او در بی امید کند که کف زنده
 نویسه ایملک بشنخ سوزر خسوند سولیکه
 نه و کله طریق معتادت او زنده اول که
 اول سینه نیک اوقات و ساعات قابل ایملک که
 کشی عداوت ایو امانا و سر حاله معادنه
 مباشرت عداوت ایو ب مخالفه سر فتر ایملک
 اشتغال کو سترک راست کلمه ایله اول

کیفیت معیشت اولد که اگر دشمن سنگله
 عمده و جان دخی ایلمه جوج بر نمانده اگا اعمه
 انجک جائز و کل و دالما اندر حذر انجک واحد
 و اعدانک کولجک سوزنه و لشمه و نه مغزو اولمق
 مقتضا و کل نیز انجک رک عداوت انک کولمانه
 ممکن اول انجک را کله مانع واقع اولوب
 با ملتدن عذر مشغول اول **حکما**
 و نمشدد که شول عداوت که فعل جمله و مکر
 و ضد عداوت اول انک تا شیر زیاد اولان شول
 ظاهرا کوشش و قتل اولنه بز و غیره مثل
 مشهور در که شر الاعداء اخفا هم یکسه
 یعنی احد انک یا مفر اولد که مکایه کنه اخفا
 ایلمه و دشمن عرض انجک اندر غفلت جائز
 و کل **شعر** هر عطای که دشمنست بخشه که نمانده
 چنان عطایه در دست کر تو زار و نوز
 کنده بر که دشمن ترا بخشید **ترجمه** هر که
 ایدر وجود سخا اول سخا اولیه اوله .

هر نه و کله ایدر دست جفا بکیر اندن
 که دشمن ایدر وفا **ابوشکور** ایدر **شعر** به دشمن

برت استوار مباد که دشمن در خیمت تلخ از آنها
 ز دشمن کراید ترا نیشکر . کلامی بکه زهر است
 او را محذور **ترجمه** عدوی بجهد و جسد است اوله
 مغلوب . که دشمن بر درخت تلخ بر دره اگر دشمن
 اولور سه شده اشکر . سکا اول زهر فائده
 بتر در **سقا** ایدر که دشمن مرکز راست اولم
 و جهران اولوب اندن و فاکلمه بر عدوی
 ایلمک نفع انجک مرکز جائز و کل **شعر** **دین**
فار و نیز ایدر عدو هر نه و کله ملائمت و عدو ایلمه
 میل و محامی که ستر رسد اولمق . راندر اجتناب
 و احتراز انجک که در عداوت انک که کلنده
 محکم بر وجهد نهاده مستحکم اولمکه
 سینه ای سینه و نایک اولمق منصور و کلن و کله
شعر هر آن سینه گزول بود خواسته .

بنیادش هرگز کسی گاسته .

کسی را که باشد نکهده از خویش

بکله کار دشمن نکهده از پیش **ترجمه**

شوکینه اگر منش اوله سینه ایدر کسی مرکز

او سینه شوک است که سینه اول ناظر

دید که بر من دشمن ایش اول آخر **افسطلون**
 ایدر دشمنه بر اول وقت حذر اینک کرک که
 سن که خوف اعلو دکل دیو امین اول اسن
 اول سکامجا با کوسه رب مدار اقصا ایلیه
شعر دشمن نشت فعل خوب سخن . پاره آمنت
 ز اندر و به جانند ز سر دشمن دوست .
 بنود بسج خلق از خوشنود **ترجمه** دشمن نشت
 فعل خوب سخن صناسن ز کج آسند
 شولکه دوست اول کاه که دشمن دوست صند
 آنه که دشمنه **افسطلون** ایدر هر گاه که مخوف
 و معین اول که جد و جهد دست دشمن نشت
 کسکام ممکن اولیه فرصت ال و برنجیه و ک
 ناچار اول اسه او پکاک و اجهد **شعر**
 یکفشت دانا بر این بر شو بس که هستی که
 نتوان رید بر سوس **ترجمه** کوا فن دیدمشدر
 اول سخن گو که کسما و کک الی اوب باشد تو
کلیشه رومند و ایدر که **شعر** انکر ادا نم که
 اویم دشمنست وز زوایه بان بدخواه منست
 ام بر که دوستی خویش نه ام سخن نهست که گویش جز

ترجمه هر کجی بلسم که دشمنه ر بکام ایست
 دور لو سو وطن بکام که سترم دوستی جان
 اکا . هر سو ز ایشته سوله و نه اکا **افسطل**
 اینست که شول عد او نکه فقی و مدار ایدر اول
 خوشنود و مخاصمه بل اولت نه بر ترا اول کور جز
 میسک بل نقد رفتی اول برانچه او غریب نیست
 مد قدر بدن بر رخ سر اغن و دشدر . آه صومر و آهست
 لغه که الت ندر اوقه عاقبت آف بر دن تو پاره
نیزه شعر نیز می بسی چیز کردی نه توان . که
 بسنم ناکش بگردن توان . نیزه بر او بر بسی
 خیره ایدر که توان بر آرد و بکشت و نیزه **ترجمه**
 بچو من شکل اولو لطیفه آسان بخواه اولو
 عنقیله و بران شو ایشد که اولیه چنکید حاصل
 کشی لطیفه دوست اول و آسمل **شعر** **نیزه**
 ایدر جد و جهد اگر غضبک دشمنک اولیه
 زیرا که غضب روم مقصود در نیزه و دیده و عنقیله
 خیره ایدر اگر بر کسندون متناظر اول کت مکافه
 اینک فرصت دخی ال و بر میسن آفنه زمانیه
 حواله اوله که انتقام انبار روزگار ام صند

بیران قیصر **شعر** که از گشت پدید بر روزگار
سبار که روزگار ترا چو گشت کند گذار
نمک که خشم نگیرد و تنگ دل نشوی که بخت خفت
زمان تا زمان شود پیدار **جمله** اگر ابر شد
سکار بگردد و از آزار حواله آید آن روزگار از این
صفت طول اولو بن اوله تنگ دل نهار که بر دم
اوله بخت اوله بر زمان بیدار **افاضل** همیشه در که
و شمشیر نه ما اقیان احراز اید رگی حذر
انتان کران نا که در که روزگار مساعده و اقبال
دولت موافقت اید چون وقت ابر نشوب
و دست ال و بره انتقام المواقم انکانت
کران **شعر** شنیدم که دشمن بود چون بتور
چو که شکستن بنای مشوره پس انکه جو خواستی
که تو بشکستی چنان گزید که بر سنگ خار ازنی
ترجمه همیشه دشمن اولو بر مشوره بتور صحت و قوتی
و حکمن اید زور چون ابره وقت فرصت ناکه باشد
کته طاشدن طنک جلفن سن آنه **فصل**
و همیشه در که هر سخن ایام موافقت و فتح و نصرت
معاونت ایلویه اندر نه حقوق عیب و کل حق سبحا

و نغای قرآن مجید نه قصه موسی و هارون
فقرت منکم لما خفتکم و میشد در کج انظار
مقالا ایطابق مرید بن المرسلین یعنی محمد که
مقامت انکه طایقت اولی بهیام هر لکت
سختی در **فصل** و اید هر گاه که دشمن در
وقت خصم و تحار به قلسن کند و الکلمه سکت
اکا نسیم اید و بسن سختی نشد تیر بلا
ایسین **شعر** نه دانش بود آهن آید که خشم
داود نه بناهوشیار **ترجمه** و کل حافل شوکم هر حکام
کیسند و بود و بوانه تنگ شمشیر الیه **فصل** اول
اید رشول عداوت که محض در آشکارا خصم بود
اولن مخاصم دینه بدتر در ریزاک سخن تو کلمه مخفی
سوزنور سه حضرت اول و کلمه زیاد و قور اولو
شعر عفا الله و دشمنی کو آشکارا
و غایه دشمنی از کبر و از کین
تغوی از دوستی کو دار و از کین
دل بر کینه و الفاظ شبن
که ان دشمن بسی بهتر ازین دوست
و بخت سوز طایه و یاسین **ترجمه**

اسی رحمت اول عدویہ کا شکارا . سکا و شمنک
 ایگر کو ستر رکین . دل شول دو ستمہ صد
 لعنت آتہ اچین بر کین ایڈہ سوزنی شین
 عدویک اچلین و ستمہ دن . بچ سور و طام
 و بکین **بوجہ** ایڈر کہ و شمنک کوزر ستمک
 ایٹک کہ ہز و قول آخر ہرگز ایٹک استہتر
 ولے حقلکہ خیر سو بلز و کو کلے ستمک خصوصکہ
 ابو فسکا ایڈر و ستر کہ عیب بوب ادنی عیبکی
 اعلیٰ کو **رشتہ** کند دشمن کفین تواندہی
 دروغی کہ بار آستایدہی چہ چارہ است ابو بجز
 غامشی سپید کہ باشد اربہتر **ترجمہ**
 کچی عیب کو رو دشمن بزرگ . ستمک ایڈر کو شمنک
 ادنی کرگن . شمنک عدویہ آستہ . بلانہ
 سوزر بیکرہ دو ب . آستہ . انک چارہ ستر
 اہم اولفدہ . جدل ایڈر اٹھو احمقہ
افلاطون ایڈر کہ جو ان دشمنہ و نصبت بولہ
 اندر انتقام لغو قصد ایڈہ سن وخی تعجیل
 و شتاب ایٹوب انڈیشہ صواب ایٹک کرگن
جعفر صادق ایڈر کہ افلاطون الی قضا حاجتہ

عدویہ خلافہ انہ سبعین بغیر فرستہ منی سین
 بچن عدویک مصلح و کشد انک آتہ ستمہ
 استعمال ایڈر ناخیرہ التجا ایڈر ب ستمہ سبب
 نیاز اولیہ **ابن عباس** رضی اللہ عنہم ایڈر بچن
 دشمن ستمک مشورہ ایڈر ارشاد صواب ایڈر
 مانس ناجور اول اسن دشمن خود انک خلافہ
 ایڈر ب مضمور اولو **حکیم** ہند ایڈر برائیکہ
 آستہ لغو مدار ایڈر حاصل اول قطعاً اندر تعجیل
 روا اولیہ زیر تعجیل سپید آستہ ہر جوق
 بلار پیدار اولو **رشتہ** نرمی جو کر دہ نہ
 روزگار و دشمنی و سختی نباید بکار **ترجمہ**
 چوستہر چکیہ ایم کر دہ کر کہ ہم خوشنست ایڈر
 سن سن **اردشیر** بر کر انک نہ نامہ کو بتر
 و استہ ستر ستر مرکب صبر و سوار و ک
 و ادنیہ آستہ اعلیٰ آستہ اندک گزندیہ بر انک
 ناکر اد حاصل اول **شعر** شیخ ان
 کہ دل ناشکیا کند . آتفتن اندر مدار آستہ
ترجمہ ہمدار و کدرا اول زینبکی قید اسفندیال
 اول مدار **حکما** ایڈر کہ کن بجز موغانہ .

بر باغیغیل با بر چقال مکان طلوع شد و در هر باغیغیل
 غواصان وارد می‌گردد و وقت فوت این بلیچون بر باغی
 شکار را بدو در کتبه که در نزد چقال پیش
 که در سینه چغریه اول باغی قیوب سپهان اول و در
 بر چقدت چقال بود که قیوب بلیچ صبر و مدار
 پیشه و در باغیغیل آید و دیگر اکابر بکریه
 و حیدر اید و تا اول اند چقال بد فعال شدند
 امین اول را کون کند و کند و دیگر امین
 اینست که اگر آخر کار ترک دیار آید و ب بود معاصی
 چقال بد کرد و در سید امین بود و در اول و ملا متفقد
 و هم بود حاله و دستم غمگین و در سینه شادمان
 اول و در و دانا بود که ششم جمع فوش را کوشید
 بر بو یک حکایت و در استان اول و در **شعر**
 تیر و نکاران ششام صحیحی
 که بر کام دشمن گذارم دمی **ترجمه**
 دخی بودند تیر اول و در شوار
 که دشمن آید و مقصود دنیا ایست
 و مردم سر فراز اول که عسدری جریخ از هر
 تالیسه خانانده و بگوره و بیشتر در کتبت نام

اخذ اول کت بیدله بد نام لغت سلیمان
 او و مقصد اول **دشمن** بنام نکو کریم
 رواست هر نام باید که شن مرگ راست
 چنین گفت خسته و که در زین نام باز زنده
 دشمن بود و کام **ترجمه** ایوا و دیکه اول سکدر
 اول که خالد بنین آو اول در مقصود ایوا و دیکه
 کتبت بود حسنه و کت اول در کت اول
 شد و دشمن پس ششم در تیر اول که
 بن النعم حیدر و در بر ایلم شیخ که اول بجای
ایلم شعر بیان زخم بولاد و او دست و راز
 ز سر هم بولاد و در اند باز **ترجمه**
 دلبر و جگر لرزید و سینه صور انچه نید باشند
 آنج پس بر دشمن دعوت قیوب چقال
 رسد که ندر دشمن که واروب بودند کت بینین
 مصد کت ایلم اینست در دین که بود بجز غلظت
 بر بود یار و کت کت همجوار بر هر هر رعایت
 انک او زین جزه واجب و حضرت **سینه**
 المرسلین آتیش در کت بن قتی ایلم که نکند
 هاید حباید و دن میراث آید و در عید و مثل مشهور

نه المودة كنف الاله عز الجيران يعني كشي
 همس يه لانه رنج و مشقت و دور و سختی
 اراغ اینک طریق مر و متقضای فرمودند
 اوید اوله سنک رضا که داو لقم مقصودند
 کل قول قرار ایلم که بن هر کون ایکی کره شکار
 ایلم و بر سکا و بر بجا اولسون باشه عز
 کوکل خوش شفایه سکا بر اراوه بچو ردم
 جفال و خوی بو معنایه رضا کو ستر و باغچیده
 دوست و آشتی اولدور باغچیل و خاوا
 ایندی یکی عیب اولر نه کونده ایکی کره سید ایوب
 برین کندی و بر دوس و برین جفال و بر دوس
 پس بر کون باغچیل شکار کندوب جفال
 دریا کنر نه انتظار یید او تور کن کره لرنه خوب
 غالب اولدور سید او بود و بر جبر باغچیل
 شکار و بر سکا که بر دیک جفال فارغ ال سال
 بنمش او بود فرستی عیبت سیدر **شعر**
 چو دشمن بیست او قند نوزور کن
 که هر کز کرد در پانا بچو **ترجمه**
 چو دشمن الکره گرفتار اولدور نه بلکه نازک

امانا باغچیل چکال او روب هوا که کو تور و
 میان در باد التدرار نه کی بن هر کون
 شکار نوندر نایدین اگر سنک فر مقصود
 و که سید شکار اید چه بر قدر و کتدر
 غرض بو حکایت نه اولدور که چو باغچیل و شکار
 مدارا سیدر آخر الامر که خلفه بولوب مرادند
 و اصل اولدور **سند باد حکیم** ایدر هر بار که
 دشمنه ز امین اولدور سن و آنند ز کین
 الحق مرادک اولا اکا هر کز قستی سوز سولید
 ناقصت ال و روب مقصودن حاصل اولا
شعر چو رواد را گشت خواهر نکره
 نخرانے بناشن مکشبه نر
ترجمه اگر رده هده قصد انکسار جانر
 خطا بکدر نه قوادین شتر خوان **سکلی باب**
 او غننه نصیحت و تربیت اینک بیاننده دور
 شوال سید که فرزند دلپسند مادر ویدر
 فتند و دعبت و امانتدر و انکس نصیر
 باک هر کون بر کوه بی نظیر در و موم کبی
 هر قف قابل و لے جمیع نقشه ز جالیدر و بر زمین

با که کیم بر نه وانه اگر سگ ضایع اولم اگر تخم
سعدت انگش دین و دنیا حاصل اول و اگر
تخم شقاوت و بچک خست و زامت
واصل اول و اگر فلان نفس و صلاح حاله
سعی ایله که نادر و پوره و معتم بهتر و
ناچر و ضایع اول و اگر خداست تعالی بپوشد که
قوة انفسکم و اهلکم نارا و با رغبت نه او غلبه
مهر و محبت انان که کلفته جار کبر اولوب
دائمت که کلفتی انان اندیشه و تفکر نه اسیر
قیامتش که زود بر مسک بوندک انان بخاولا
و عاقبت در نیشه و با طبع کجفهره فرزند کانی
و زخیره و عمر کاهنه اندوز و بوی صحت که حصه
بش نشانه تک رعایت موقوفه **اول**
اولی موجب تولد و تناسل اولنی رعایت
است و که وقت مقضا عقل شرح اوزنه
صحت قید برقت و طلب فرزند مکره اولا
اول دمه و محبت ائمه و سفاسر علی السلام
امیر المؤمنین علی یگرم انده و بیت و بیت
قیامت که آیت اول کوشه و آخر کوشه عزیز اول

صحت قیامت رزق اول وقت صحت و شباطین
حاضر اولم رزق اول نقطه دن بر اضحی منوله
اولور سه و سادس شیطانی اکامه سینه اولا
انامه و معقول اوزنه ارباب ضاعت نجوم قنده
بو معنی تک ایچی یوزدیز رعایتی مستحضر و
اول فانون نجوم اولد که وقت طلب فرزند
ماه نظر سهله ناظر اولوب نه بس و نشانی
منه نظرات تخم بر بر اولم کرکن و بوی آید
ما یواقب ارکسند و مناظرات محمود
مکن و کل بالضرورة الصالات شک بر تک
خصوما که کلفت تدور و قنده بولن و چه نه
اولد که بعضی مفید مین که بوی طایفه تک مش
دیده و که ماه هفتی برج و ایکن نطفه است
که نه متعلق اولا بعینه اول برج اکمالع اولاد
اولد و بوندن لازم کله که وقت استرا که نه
فر که تحت شعاع رده اولوب فلان تدور
مخدر بولنه و با سقا بدیز منصرف اول
طالع خوش اولا لاجرم بو معنی رعایتی مطلوب
یکجین اولد که بر صلی و حل احوار تک خور و آید

طلب ایله لر زراکه جو سرید و ایه دن سر است ایله
رسول علیه السلام سوره رکه الرقصاع
 بغیر الطباع یعنی شیره طبعیت نسبی تغییر ایله
 و یونک فاند سر اولر که او غلان مستند
 و بد خور غله و دون تنگله مو صوف اولمز او **مسیحی**
 اولر که انی مؤدب طوب محرمات و من کیده
 منع ایله لر و حالت طبعیت کیت ده ایکن سو کیک
 و بلان سو کیک و کتیر و افحج را ایگی حستی
 و یونک امثال معانی بی بی خدمت ایله لر
 و شول نسه که عوفه مستحق اولا جو دو سخا
 و فرخ و مدارا و سوز راست سو مکت و سراه
 حمت ایملک و تحصیل علیه اشتغال کوثر ناک
 قشند و مدح ایله لر تا که طبعیت و مناسبت
 نوزت و خضایل حیدر و ریخت اولوب
 نهان و ند مستحکم اولور **دری** او له که بر مز
 مصاحبه مصاحبه نذ منع ایله لر زرا اولور
 و میشد و رکه بر مز آتشین و زکرتی پیش
 نسه سربت ایله شوق و بی شر ملق
 و بلا عسوق و لیل جلق و هزینت و جریق و پاکت

حکیم که بر مز مصاحبه زور اوله بو شین نسه
 مصون و مامون اولور **پیش** اوله زکرت هر برود
 شهوت اقبضا اید نفس و هوا یه متابعت
 قبیله تا اسات نفس فرزند ضایع اولسه
 و بیخبر علیه التام سوره رکه انظر فی
 اتی نصاب نفع و لک کفان العرف و ساکن
 یعنی نظر ایله که زکرت نسه در فرزند که ضایع ایکن
 اگر چه فرزند بر ضایع با نیت انک نفع منفعت
 ایا بود و در وقت محکم اولور لغه استعداد
 تحصیل ایله بیخبر حق تعالی کلام مجید نسه
 سوره رکه کلم تکو نوا بغیره الا شق الا نفس
حکایت عبد الملک مر و انک شش
 او غنی وارید زکرت و سر خلیفه عصر مدبر اخذ نسه
 نسه نصیحت ادب است که لاکه انفع
 فی العلم یعنی هیچ غیب کدن انفع بر کنج نوب
 چه جسد ادب علم و فضیلت تحصیل ایدن که
 و انما و زکرت کزیمون و کزیمون اولور که
 جهانک احوال بر فراره و کل اگر کزیمون نسه
 بزکرت اولور انا و انشس و زکرت بر زکرت اولور

بیت اگر چند خوبست بر کف کبره
 جو او زار شده گشتی خوبتر **ترجمه**
 اگر چه خوب در نون لوله لاله و زوله سکه او لور او خاله
بوز چهره ایدر آتیه واجب اولین حال چنانچه
 او غنچه خیر تقویت الیمنک و فرزند سعادت شدنی
 او لدر که امانتک و فاشنده مسکن آنک
 نصحتی عالم اول **افسان** طون ایدر او غنچه لک
 بر مرز اوله کیم کسانه خیر او مویه **سقا** **حکیم**
 ایدر بدراقبال فرزندید معتتم او خلق جهانده اوله
 مقبل حاصل قلمقدر و شول که نمک که
 برینک نخت او غنچه قدسیه حقیقته اول
 کیمه شایع اولش اوله و هیچ بر کب
 غنک در حاقه کنه و مریت ندر جانک
 را اثر و کل مکر بدر که عدم و قنیت و اوله
 معروفه او غنک کنه که درینک اوله کسانه
 جانده و دلدن طالب و اغنچه و او اول احت
 او غنچون کنه و تعب و محنتی اختیار ایدر
شعر در چشمت بفرزند روشن بود
 اگر چند فرزند دشمن بود

پیشش پسر مرگ خواهد پیر
 نو دشمن کشید ز جانم دوسته **ترجمه**
 و چشمک اوله فرزندید روشن
 نه دشمن که فرزند اوله دشمن
 نه کجکوه سوزده امر به سوز
 آنا او غنچه او کشفه اوله کسانه
 و اولوسه باید که گشتی انارت و ابالت
 در چه ستمتیش در عالم صبا و تده علم و ادب
 او کنگله **شعر** بی محابا که او ستاد بوقت
 کوهن خرد رازنده دوال آن دو الی
 بود آخر عمر شد کرد و بدان دوال اول
ترجمه چون غنچه ایدر کن بی محابا او نه کرده
 استاد در دوائی ایدر اول ضربید ز اوله
 آنک هر وقت بعد استاعر و الی ایدر انوشین
 علی کرم الله وجهه سوزنده که من صبر
 علی نعمت العلم مع برآهه اللادب یعنی
 هر کیم که عدم او کنگله ریخ مشفته سبیلید
 اخر کار بر خور دار اولوب راحته میشه
حکما **ترجمه** ایدر که غایت ابد اوله کس در که

علی اسماعیل بن محمد بن اسماعیل است **شعر**
 هر که از پنج باز و از خون
 پس با انجام کرد و بدرد
 و آنکه از پنج تن نیز سر زد
نوحه شوکم کند و زیند ویرماید ز حمت
 اوله به حال دید کردار و بدروز **شکویم**
 ز حمت حکم قیامیه بر سینه **قوم مقصودنه اول**
 اوله پروز **افلاطون** آب نایق آسانقی
 که در و پنج جگم از اید و نوبه مثل مشهور
 من طلب از آب است و لم **انی رعایت اید که**
 طه و خلق ابو زخار و **حسب برزند بوقه**
 اندر اول **در استنق ایکنه دز**
 عمارت در بر کفست را یکی کرد **شعر**
 هر آنکه که شد راست اشکار
 و او آن بود مر نور آخر است
نوحه زهی که خداوند شد بخت مبار
 بر آید شای پنج بسیار کار
 ز وقین که صد فک اوله اشکار سکا

جوق کشید اوله خواستار **جوقه لید نه او ندر**
 راضی اوله **اول مشکل ایشد سبب از اکا**
 پس نه ایشد **در استنق بیست فلق صفت حمید**
 و آخر جا چیز اجتناب ایکنه عقلمه بنسند
 در که میان جمیع اکابر و اعیان قیامه بر عمل کرد
مهرمان **ایتمه** که حضرت کمال مال مختصان اوله
 و مستحسن **در شعر** نکو سید و بنسند در رخ ایزی
 سوزند کمان و بسوی عدای **کین اهره**
 از یک دروغ اید **بصید** راست لطفن نه پیر
 آید **در رخ آب** و از زم کتر کفست
 و کز است کوی که **باور کنه نوحه** ملائجه اوله
استرک سعادت **کاید** راندن خدا و خلق
نقوت **کش** یه بر بلان سوز دز نکو رعیت
 خیر که چو کفست شکست و رب **بلا ننه**
 هر که ایش اید **او زینده** اینست اوله کر که جگت
 سوزینه **حکیم اید** اوج نشد به بخلق علی تمیز
اول کشی کند و عین کور حکمت **ایتمه** غیر ک
حکیم که ز ملک **نوحه** میان سونمک
نوحه **وان عادل** اید بر سنج بر که مردار دلد

زینکاسته انبخت منصور وکل مدار کرد که در کعبه بود
 انستقام الوب اجی - فایده دستر خط مشغول است تمام
 ایله که هر مصیبت و حتی میتسه دخل الی مکر که
 پادشاه و خدمتند اولان کسند **یغیر**
 خدمت روز نیک مروان کن
 خنما که بر کوکت بود و عظیم
 قید خلق کشت ستمک بر انان
ترجمه - شسته شده سایر ابراهیم
 نیک و نیک آدمی به خدمت قتل **یغیر** سکا
 هر گشتی اید و عظیم **یغیر** خلق اولدر
 ستمک حرم چون اقدم بصدرا کا ابراهیم
افسوس و میشد در که پادشاه در دریا میزبان که
 کعبه در نیشم و با کس بوق و شهریار اولان
 در دستنی و مهر بانفی اول درخت مسوده واره
 بکزر که صورت مقدار حاجت اچقریقین بلک استناه
 ش کرد و آموزگار و پادشاه بنده و جز متکار
 اک ان اولمز **یغیر** ایدر هر نه و کسلو مطرب
 زغانه و زمین در ابراهیم اولر ستمک انیک چشم
 غنا بنده زمین اوله که پادشاه و آفتاب عالم

ناب کعبه در که سر بر حکم نافذ در **حکما** و میشد در که
 پادشاه به خدمت انیکت در با سقران اینک
 ایله در که کاهی پنج و نیکت و کاهی نبود و سکه
شعر زور یا همیشه کعبه در نند
 یکی روز پیش که سر ناند **ترجمه**
 همیشه در کون کعبه چشم
 دم اولدر که پیش و حتی قور نیکه
بوزجه ایدر نیک و نیکت علم انیکت برست
 اولدر که کس خدمت اند و کس پادشاه و ظالم
 و جبار و خشمناک و غم دار اول **شعر**
 شتاب آورد زشت و نیکو بچشم
 نه نیکه بود پادشاه و در چشم
 کرکار پادشاه بدخو بود
ترجمه - فی ازم و بی نیک بود
 چه که زشت و نیکو کور شتاب
 پر شتاب که نیر ایدر شهر غتاب
 جهان آنچه بد نیکت اولدر بر نفس
 شوکیم اولدر بد نیکت شهر
بوزجه ایدر شتاب اولر بنده و از زندگانی

انگ که کذطل از تو متعال و سب بد خدا برین
مثاله **رکبا** و میشد در ک عاقل اوله مشهوره
مخالفت ایدوب کند و مقدر از تن زیاده
حرکت انگت قطعاً جائز و کل **شعر**

ار اندر ز برتر مه دست خورشید
هر آنکس که با پاوشان مکین

• سینه ز کند مانده اندر زمین

• که آنکس که بچند از شهریار

چو آنکس که بچند از شهریار

چو آنکس که او دنده خار و بخار **ترجمه**

الوگ او از آن سکا و شمر ایشه

• کسل بورغانکه کوره همیشه

شو کیم شهیدل ایدر کبه کین اول

• چدر یرون بره بل کند و زین اول

شو کیم نوزد و نذر شهید و زبیر یار

• صوقا کند و البله کوزنه خار

اون برنجی باب صبر و شتاب ایلمک

بیاننده در پوشیده و محقق و کله در که صبر

ان نکت جمله حاصل جیده و اوصاف

بسنده به سندر و تعجیل و شتاب و بی حجاب

افعال قبیح و اخلاق ذمیه سندنه و رسول علیه

السلام سیر مشرک **الحجه** من الشیطان

والتی من الرحمن یعنی تعبد کار شیطان

و نمانه فعل رحمانه **عقل** و میشد در که صبر

شش فایده وارد که بین الناس خوب و آشنه

و تعجیل ده بشش خاصه وارد که جمیع خاص و

علوم قمتنه عید مستحق **اول** اولگی صبر ده

امیه فخت و جبر و حصول سموت و سدر

وارد و رسول علیه السلام سیر مشرک

الصبر مقبح الفرج یعنی صبر کلبه

شادمانه در پس نبوده معلوم اوله که تعجیل

شنادیه بونک ضد متوقدر **کلیج** صبر دن

صواب و شتابه و خطا متوقدر که رسول علیه

السلام سیر مشرک من نمانه اصحاب او کا

و من تعجیل اخطا او کا یعنی هر کیم که صبر و نمانه ایله

اول است و مصیب و یا صوابه قریب در و هر کیم

رایت نه تعجیل ایله همین و یا خطایه قریب در

اوجینجی صبر ده فتح و نصرت موجود در

و رسول علیه السلام سوره شکر که آن انصاف
 مع الصبر یعنی فتح و ظفر صبر است
 و بوندن استلال اولی که شتاب
 تعجیل و بونگ فدر شکست و هزیمت
 اول متوقف در **در دخی صبر** و امید حزن
 وارد و توبه زین شده که لا حزنه اعلی
 مع الصبر یعنی صبر در اولی صبح حزنه
 اعلی بوق و بولکامک مدله شدن مشهم اولی که
 تعجیل حاصل اولی نسبت اول **الشیخی**
 حضرت رساله اتباع واقعه انبیا در که
 حضرت ربوبیت جلالت الاله کلام مجیده
 سوره که **صبر** کما سوره العزم من الرسل
 بو آئین معلوم و مفهوم اولی که صبر انبیا
 مأمورات الهی در تعجیل و شتاب قبل شایسته
 اولی فی الجمله و الصبح و الایح اولی که صبر
 اکثر امور در سخت و آسین و تعجیل حزن
 احواله غیر مستحسن اولی **شعر** شکیبایی
 اندر همه کارها • با زنده زرخوارها •
 شکیبایی اندر دل ننگ • شکیبایی از کج بیبایی

ترجمه هر ایش و آدمه صبر انبیا کت •
 یکت اولی بو کله بدسیم و زردن
 صبر اول هر سخن و ننگ اولی که سن •
 که نگر صبر بو کله کبر دن **شقیق**
بخی ایدر هر کس که بو دورت خصلت اولی
 عالمه مانند نکت بر آدم دخی اولی که
 خصلت همیشه صبر پیشه فسلق **ایلیخی**
 هر ایش و عاقلانه فکر و اندیشه فسلق
اوجین عدل و داد انبیا در **دخی** کشتی
 جو انده اولی در **سقاظ ایدر** عجز ختم شایسته
 و صبر امید شادمانی در و هر کس که صبر ایلیه
 مطلوبی حاصل اولی هر نه بی مقصود و مرد
 ایدر نه عاقبت و اصل اولی **و مید**
 انبیا که هرگز بر فعل حسن تعجیل موافقت که
 حاصل و صبر سلامت و بی تعجیل سلامت در
 و مرد و تحمل لایق مدح و تحسین و کل عکس از او
 نفرین در **مأمون خلیفه** انبیا که او چ کسید
 صبر نوزندن زندگانی انبیا که در سر بر نوزند
 ستمکار ایلیخی مردم چهار او صبی بار نیکی کار که

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه سوره شکر
 مشتاب و عجیبی جسم و تکاسی ترک ایامه
 و انما هر ذی الحال و فارغ البال **افاضل**
 و میشد در ک بعضی اش و ارد که اندک تعجیل
 مناسب در اگر تغافل و سگاسل کور ستره
 سن مقصود و فوت اولی موجب اول استول
 اجلس کل رضا کبی که باخفان ایلی کوز
 مقدس و بر مکه و تقصیر و تاخیر ایامه شرمه
 و افسرده اولوب اول حسن و بیخت
 و رنگ و طراوت با لکله بسا اول و بعضی
 اش و ارد که اندک صبر و ایتمک و لب و ک
 مرور ایام و ک شهور و انعامه اول ذنی خوب
 لطف اولور مشدا شول حرام کبی که اگر
 آتش خاکین دیوشوره که اول حلاوت و
 لطافت که اکا وقتد و کهور آتش بولیه **افاضل**
 ایدر هر کیم که صبر هر این کورمه و زکار حلاوت
 طهریه و کشتی قدرتی نشد و کت اش نه اولام
 ایلمکه قدرتی سید و کندن تغافل ایدوب
 استقامت تک اولی در **اسکنه**

فیفوس ایدر کشت و کله محبت و غم و غم
 اولور سه مال مثال اولقدر قشند و خوار و حقیر
 اولوق کرکن و نه دکله صعب و دشوار محبت
 گرفت اولور سه اولقدر صبر بر شرف خلق کرکن
 و نه دکله نوانا اولور سه اولقدر رفیع و مدار
 اینک کرکن **بوز زهر** اینک کرکن که هر اشده
 تعجیل و شتاب اینک و شمشین فکر ناموس
 است و کندن بر جنبه و اول ایلمکه و رسول علی السلام
 سوره شکر که استعجال هیچ برایشده
 حلال و کل الا اوج نشند و هر کز زاره
 و بر مکه ایلمتی و فن صیت ایلمکه او جسمی
 ضیف او که طعام کتور مکه **فایضه** و
 صور دید که سکا نشند خوب کله ایدر
 بر محمد رحمت قلوب کن این عصفه ایلمک
شعر جهان کن که بافتی و سکا و
 باغز شش اندر سوره کن **زوجه**
 شوکا جبه است که الگ جزو ایدر
 که عصفه اینک اول سکا نشند
حکایت حضرت حسین رضی الله عنه بر کون

روز طلعتش روز اخترام اولدر طعام بکده
 اولدر درین غلام طبقه اشکن که در صومکن
 ایامی سوچوب اشکن حضرت حبیبک
 اوریند و کفدر حضرت حسین رضی الله عنه
 غلام خوشمندی نظر قلدر غلام آید بکده و کله کینه
 الغیظ حسین آید خشم خشم ایدم غلام
 آید بکده و العافین غم الناس حسین آید بکده
 عفو و غمی ایدم غلام آید بکده و آند کلاحت
 اکحین سنی ازاد و غمی ایدم **حکیم بند**
 آید راه یولک بیکانه بی آشنایا و دوستی
 دوست با وفا آید و بی رفیق آشنایا
 بیکانه وار و دوستی خدار آید **شعر**
 نه نیکی بود چشم روشن ترا زهره بود نیکی چون ترا
زجه اولور ایملکل ار جان چشم روشن
 سکا به دنه ایملکل ایملک اولور چشم
افدا طویز آید راه یولک ایملک و تو اضع
 که ستر تک ز نعمت در که کسه اکا حده
 انیز **اقامش** فعی رحه اعلیه آید پیشین
 ز باغلق واحده زنجیر بر افنه کده بخت مشبه

کندر

کندر زان آید **شعر** ز نیکی همه نیکی آید بحسب آس
 نیکی و دهر نیز نیکی خدای **زجه**
 همسین ایملکن ایملک اولور حاصل
 ایوبه و بر ایلو کے خدای
سند **حکیم** آید شرف تو اضع و مستند
 و کرم ایملک انگده و اولوقی تقوی و دیار و در
فاخره آید اولور دولت و بیوک سعادت
 اوج سندر بر آفتد و نه امین اولوق
 ایکنجی بر اف لادن بیب اولوق او جیبی
 ایملک و قرب اولوق **حکیم** و پیشه در که
 اولور ک نصاحتی اول صاغر زین کبیر
 که تمنش مشکل آفا صد فدن سکده سنه
 اصلاح ایملک آسان و نه مقصد لر مصاحبتی
 بر جام سفالین کبیر در شکست اولور کسر
 آفا شکست اولور قدر نفسک
 درست اولور امکان لوق **بوزجه**
 آید مصاحبت اشهر از تنافه زنده کانه
 و مصاحبت نیکاز سر پای جاود آید
شعر بد بود در امر منمشین بهان

که بد از او بد نهد و دو ان .
 بخود مندر کمانه نیک
 بنو جهنم بنی خرد آن **ترجمه**
 بد او کور به اولانک همتی .
 کویسه دیو در دیوک قسه نی .
 اولامی سچ ایو باوزله همم
 او نور مز اهل نا ایلده روم
عسل ویشدور که الیک نیک بخلق
 علامت سچی اید که نیک بخت اولان
 و ایو لک صحبت خلق بر سبز کار صغنی در
 جبه ایت بر سبز کار اول سن در رفقه
 احتراز اید که بر خلق بر آتش کبی در که
 ناکاه بر کوی عیب اولور **شعر**
 بد بر سبز آتش بود در نهان
 کپسه اکت خورش بن ناکهان
 بشب که کفی بد بزر زمین
ترجمه بینی توان روز روشن مبین
 بر املق در زنا بنهار که ناکه کت و دوز
 اولر هوید که ترا کو کچه ده دفن اینک آفت

همان اول کو نوز اولک آشکار و **ویشدور**
 بر کس به که ایلک اید سن آتیه
 دوست اوله اگر دوست قول در سینه
 اوله اگر سیکار به بر کون اوله که مکافان
 فدا اگر ستمک تسبیح رفته مست کور
 بو نمغه قابل اولور نه دخی کف استه شب
 و ما جور اولوق مفرور **شعر**
 یکی سب خوب اید از هند وایز
 بران خسر و انده ناکه دانه
 بکن نیک و انکه بیکن راه
 فاشده راه آریز به نخواه
 بارز انیا زونه از انبان
 درم چون بخشندی نادر زبان
ترجمه ویدر سینه بد خوب سندر
 کخانه شاه و کده از صفت بگند
 سن ایلکار که اید صوره صل
 طلب ایلده دخی چشمه کل
 زینان انجری سن ایلده اطف و احسان
 امیر انوسین **ع** کوم الله وجهه

سوره شکر که **شعر** از آیه است بجا که فاشتها
 فان لكل عاصف سکون .
 • و لا تغفل عن الاحزاب فيها
 فلان ذری السکون منی یکون **ترجمه**
 • نسیم و دلگداز و پرنده خوش گوی
 که در هر جنبشک آن خوش گوی .
 • خوشش ای ملک ای فرصت الدواب
 که آدم و انما بولمز بو گوئی **حکایت**
 اول وقت که موسی علیه السلام طهر رسیدند
 کله رسام سر بر کوبند از زمین پیدایند
 آنکه قوم موسی که او پیشتر سر موسی
 علیه السلام بر روی او دیده اول که سال
 با قرب از بد طلب سر طلب فیله ی
 بودند سر قوی که نین صد که بود حضرت
 موسی به کتیر دید **موسی** علیه السلام
 استند بر پنجه و قد نه بر وقت دید که
 استدی بر بوقت نکند از دند **موسی** علیه
 السلام استند بر پنجه سوز در سر
 استند بر سول استند بر کوبند در ویش بر بوقت

صدقه ایدوم حق نماند بنی سنده نهان
 ایدوسر بو کون و بر سر لاجرم گرفت را اولدم
بوزر جهم ایدر آو مات دلتی بند سنده مدح
 فخر مات فلان و کل الالطف واحب منه
 و رکشی ضرب دستیا و طبع انک اولور
 اما کو کلانی صدیق انک بخشش و انعام اید
 اولور **حکایت** امام اعظم سر کوبند مسجد
 او نور در قاضی ابو بوف مسجد قیومند
 او غوادر اعظم استند خدایا اهل اسلام
 بو ظلمت الله نه سن خلاص العتقاضی ابو
 یوسف بو فز جنه و برید اول کجا اعظم شومز
 اچو و رغب جامه و بر پنجه پاره افش کوندر بر
 یازند سر نه مسجد قیومند یکدی امام اعظم
 استند خدایا دار اسلام بو نک امتی
 مفت سر دین و علما اهل یقین دین خالی
 ایدست کردت کرد لر بر نک امجد حکانه
 و بود جمله کمانه جبران اوله بد اعظم
 استند رغب انک و دوز که اید و دیدم از اود
 ایدم بو کون انک احب نیم که **دیشدر**

الحرج عبد الله یعنی ازاده کیم را ای ملک
 بنده سپید **نوشته** **دانه** عادل اید لغایت
 بود و دست نشین رعایت ای ملک و تجرید
 بر ای ملک ای ملک ای کجی خلق مرخصت ای ملک
 او جیبی دوست و رفیق در در کجی جفایه
 نخل صنوبر **امیر المؤمنین** علی کرم الله
 وجهه بود مرشد که الاحسان بقطع
 اللسان یعنی احسان بقطع زبان **ایر حکما**
 دیشد در که هر که کند و بگرد اول بنویس
 کار و هر کیم کند و بنویس که اول
 بد کردار در **رسول** علی التمام بود مرشد که
 غیر نوزع خیر بکعبه **عقبه** و غیر نوزع
 غیر بکعبه **نماز** یعنی هر کیم که خیر اکار بخت
 و مغفرت بچ و هر کیم که اشتد اکار حسرت بچ
دانه دیشد در که کیم که کند و نک دولتن
 غیرت و لذت است اول که دولت
 بود و هر کیم که غیرت مرقه اسحال اولد و غیر
 استمیه **دانه** مکره البال اول **بطلیموس**
 اید چون بر کسی ای ملک اید یمن اکا منت

ایدوب

ایدوب انکار افتخار ایدینه و الکن کله کیکیم
 بوز صفت و الیکد به مشرف لطف و احسان
 اول غیر کجی که بر کسی اگا هر کز برشمان اولمز
 و مقضای هر اول انصاف اولد که جز بر کسی
 ستمت فکده ای ملک ایستاره اولاسن اندن
 منت بر اولوب مکافاتن ایست که سعی
 ای ملک کزنش **شعر** نیود آنی که مردم که نیکنند
 کند مکافات ان بر چند
 مکافاتا چند کونه بود

یکی ای ملک کار و چه نه بد و **ترجمه**
 کشی ای ملک ای کجی چون اید رسکا
 کاید سن مکافات سن اکا
 مکافات دمی اولور برنج
 بر اولدور اکه و کیم سر بچ **اون** **اوجی**
اب نیک خلق و بد خلق سانسد در
 و حضرت رسالتن علیه الصلو و السلام
 سوال ایدید که ای المؤمن افضل یعنی مؤمنند و
 افضل کیم بر جوانده ایدید که احسنهم
 خلقا یعنی حسن خلق اولدور و دمی بر نوزع

و اوّل ما بوضع فی المیزان الخلق المحسن یعنی
روز قیامت اول میزان مکن نسبت اختلاف
حسد و خصایل بسند به در **شعر**
خردمند گوید که بسیناد خورشید
• ز شرفست و دانش نگهبان او
نگو داستان انک حسد و بزد
• کران بار بر جان بود خوبی بد
بهشت آن کسی را که او نیک خوست
• که دانستن خیر مردم بدوست
هم خیر با بسند و حسد
• مگر ناسد دمنده خورشید
ترجمه دور عاقل که حسن خلقه بنیان
• حیا و لیک دانشه نگهبان
دید و که حسد و کوشش دانستند
• که جان خورشید بار اندر
بهشت انک که اول خلقی زیاده
• کا و لور اندر گشت نیک خیر سزا
کله بر نسنده عقاب خوب و دلبند
• مگر خورشید با حسد دمنده **بوز جهم**

ایر حسن خلقان بک خوف نژاد و عاقل
بنهاد اولمز و عاقبت اندیش ملک کبی هیچ
بر دانش بوقم و کم آزار لقی کبی هیچ
پر بهر کار لقی او ملز **قافیه** **ون** ایر خد و صحت
ایت حسن خلقی زیاده ای که هر کس که خوش
خور اولیه اندر امانت و بیانت حکیم **حکیم**
همند ایر مردم بد خورشید اما انعام اقولند
• دانست در هر کیم که مردم بد خویله مصحت
ایده کسند نیک حضور نفسی الکر بر حقوق
• و اما بیخ بلاده گرفت روغشک و اندر کین اوله
شعر ز گفت رو کردار و خورشید
ترجمه کسی نذر و خوب چه نداشت
چنین بد خو گوره ایست بوزینه • بچر کیشی سمان
چونزه آکه و کینی **بوز جهم** ایر خورشید کویله
اول جهان حاصل و بوجها نایابان او کور
سند ایر هر کیم که بوشن خلقت
اول اول کیم جمع خلایق او رینسنده
محدوح و مقبوله را اول حسن خلق ایکنی قناعت
او جسته و امنه صبر الکر حقوق در دلی شیرین

گفتار حق بشخصی که آزار حق **افضل طوبی** ایدر
 آدمک برضی اولد کیم بدقولی کتد ویه
 شعار و شمار ایله **شعر** بهین مردمان مردم
 نیک خواست نیکانک خوشربانان اوست
ترجمه ابو اولد کیم اولد خوبی نیک
 یوز اول کیم بر ایزر خوبی اولد
حکما و بیشتر در که عورت نیک برضی اولد که
 از خولو اولد وارک بر ایزر اولد که عورت
 خولو اولد **شعر** تبر مردی آن کو بخور زمان
 بر آید پس الکه نماید چنان
 خسته و منده کویه زمان بتر
 که او مرد خوبانده و مرد فر
 بست این شرف خور با کیز و را
 که ماند زن خوب ووشیز و را **ترجمه**
 یعنی بل که اولی کیم بد در کبشی
 زنانه اولد خوشتر خوشی بهین اولد در
 عورت نیک مد تر و کالک اولد مردانده خوشتر
 فر و نیز بو شرف خوی با کیز بهیه که بکیز زن
 خوب ووشیز بهیه **اون در دوجی باب**

کتم اسرار انکام سیانت و پوشیده
 و مخفی و کلمه که کتم اسرار کار بزرگوار و هر
 حاله و جمیع احوال که بو معنی ستوده و محمود
و رسول علیه السلام بو شرف که جمیع کتم سده
 ملک امره یعنی هر کیم که سترن کوزله هر امرنه
 مالک اولد و بو حدیث بر مقصود اولد که
 هر کیم که سترن عیان انجده اکانک شخص بل مرد
 انکام آسان اولد لاشل چمنه نیکه اشرا
 و انجده انکام مرادنه واقف او کیوب و مخف
 نزارک انجده **افضل طوبی** ایدر هر سترن نیک
 نکلمانه اچوخ اولد اول دکلو تحک اولور
 خلاقی راز و اسرار کت هر نه دکلو تحک
 چوخ اولور سه اول دکلو آشکار اولور **شعر**
 سترنم که چیز بود استوار
 که اورا نکلمان بود بی شمار
 مکر راز کما نکل و نکلان بود
ترجمه که او را کت سترن نکلمان بود
 نکلن سترنیه که چوخ اولد نکلمان
 سترن غایت محکم سترنیه اول وقت اولور

اسرار پنهان و کیمیا کار بر شمی اوله نکند
اردو شتر ایدر روز آفت انگدن دل کلمات
 اوله و شتر اگر راز خواهی که پنهان بود
 جان کن که نذر با جان بود
 چو انگس کاهن برود
 سخن نیز در ایدر دست
 نه باز آید به هر جای بست
 که راز زبان کس نماند دست **زخم**
 اگر راز کن و بد سیک فاله پنهان
 همان کن و کن که قبل ندرک ارجان
 ندرت کیم و کز انگس آهن
 سخن واضحی کچرا که جسد کن
 کز آن بقیه طوئاسن سن و کله
 که کیمیه لمبه راز و لوک **فخضه**
 ایدر هر کیم که اخضر از ابلیمه اول کیمیه
 هرگز ندرت کن خرم اولوب نه و سینه غالب
 کلیمه و بلکل که سیری اینه و لیکه حضرت
 بوقدر بوقدره قله یکه تا اینه و **دیر لغو**
 کسی که اور در اول را برید

از کیمیه

از کیمیه بجای که نخواهد رسید
 نهمین سده روز از راه و دان
 بجان باز باید بشن بستن بجان
 ابا و دست دشمن نباید کش
 بفرزند موبد جنین کرد یاد
 سخن را چو بستی بگوید سخن
 مکر او زبانک تن از اجنب **زخم**
 شو کیم راز و لن فیما یه پنهان
 مراد ن بولیمه عالمه امر جان
 که که رسد شنبه و هلمه اند
 که صفیه کمر ستر جانده اند
 و بلکل که یاد و بلیمه
 که و پروی او غلط موبد همیشه
 ز خوش و نیش و با فخر ایدر
 که و بجز راز که کیمیه زنه ارون **شبی**
باب حرص و دنیا بینه در پوشیده
 و خفی و کله که عسر غریزه نه و کله طوئیل
 و دراز اولور سه عاقبت مستنا سیدر
 و حاصل کثرت اموال و خراف و بیاندانت

و پشمانه و شول همت که مصالح و نسیایه
 مصروف اوله نجوسی خون و پشمانه در
 و رسول عدالت هم سویر مشه که از غنچه
 شے الینیا کثیر الکرم و انحران یعنی و نیایه
 غبت فسلق غم و اندوه و زاده اید و بر کشر
 جهان نه بید کلدیسه نینا لوب گتد و کتے همایه
 اولدر **شعر** ره نه بدر کادی و در جهان
 نینا نوجیز اشکار و نهان
 خانه کادی بر بختان بگذرے
 خور و پوشش افروز بر سر
 خردمند گوید که دست این جهان
 یکی بول بر راه و ماهره بان
ترجمه جهان کلدی گیدر چونکه عریان
 پوشش نینا هیچ پیدا و نهان
 چه کلد و کت گمبسی نینا گیدر سخن
 در رب بالور یواس بابانی نینا
 جهان خون و شش عطف اولن بول
 که اندر بکلی چون گوید بر اول **حکای**
 یونان **اتمشد** جهان بر تازه کلزاره بگذر

کایه

که انده مارا فغ یا شش اوله و شول شکره
 بگذر که صبر و خوشش اوله و شول در برابر کوه
 کسید که بعضی اذن فقیر و مفلس و بعضی
 غنی و نو انگر اوله **شعر** کسی کا نینا
 اندوه نینا بماند • مینا ارکت و مینا
ترجمه شویش کم قبله اندوه دنیا
 جهان ایچنه در کت و اولما به قطع
افلاطون ایدر حرص طبعه متخرج اولمشد
 جهه ایدوب همیشه از یکی بخت ایدن که
 حرص جویر طبیعت سرشته اوله انجق
 موت وقتنده زائل اولور **شعر**
 جهان آب شویرت چه بر شکر
 قون نشنه که چه پیشش خور
ترجمه جهان بر شور دریا در گران بوق
 نه و کله نشنه این انچه کل جوق
بطلمیوس اتمشدر که آدم غلنه حرص
 و از غلنه اعدا دن بدترور رزاکر ششی
 دشمن غالب اولسه شغل و مال و زر مکه
 دلمان و ملک و دفع لکن و مقصودر اما اگر

و از غالب اوله بوندن هیچ بر لبه
 دفع ممکن و مبر و کل **شعر** ز دشمن بد نیاز
 باز بنهار برستن نواز از زانیت چار
ترجمه غیبی چه چاره ای در مال نههار و لیکن
 حرص و آرزو آخر امر یار **بنیموس** بوجهان
 بر سلطاندر که گیسو رحم و شفقت قلند
 و گیسو ایله دوست اولوک صداقت
 اتیزه دور هم فکرت در هم اولمز بلا سبب
 و بر بے کلاه بنه اولور **اشعره**
 پندایه جهان بر توور پایدا
 آرزو بر بیدر کا بدی شاید
 چنین آمد و تو خوشایمی چنین
 بسنده نه با جهان افرین
 کرد و بکلام تو هرگز روش
 روش دیگر و تو بد بیکر منش
ترجمه جهان اتیزه یک بنه ایله اولوق
 نه دکلمو در برکت ایله بوزلق
 بود در برکت اشیر هر لحظه یارا
 آنی بو یله بر منش حق تعالی

دکلمو رسکا بودوران موافق **اشعی**
 نذر که کلمه مطابق **فقیراوسن** ایدر
 سکت بل سن جهانے آنا وان ایدر سکت
 آخر کار اول سنکت جسمک عکس ویران ایدر
 و نه دکلمو کار مواد اولوب سو کسند بیدر سکت
 اذن بهره مند اولوب عاقبت بر ندو قلوب
 کسکت کرک اگر چه که نوبنی سن جسمی
 حیوان صنوبر سن انا حقیقت و شو سکتند
شعر بدشت اندرون نشند را خاک شور
 ناید جواب این درخشنده سور
 اگر بر شتابد بدو آب جوی
 نیاید بدو آب چو بر آب جوی
 نه شکست ایچ او سبهای نمود
 سبهای ناید همان تیز دو دو
 زهرج آید اندر اول ما کمان
 بران کونه که روش کند آسمان **ترجمه**
 که ز نور شوره صوشتند که زینسه
 قین قیلد نظر صحرا بوزینسه اولی نه دکلمو
 فکله حسبله چو کسند اول راوده بولیسه سور

دکله هر قوا مشکله عنبره و قوه اولور
 تنونده ای برادره نه کیم خوش کلده
 ساکه ابر جان کتور بر بشکله استه دورانه
افلاطون ایتمیشده که آدم درت نشسته
 دورت نشسته و اصل اولور صبرله محراب
 چه حمله مطلوب و هسه بده هر چیز
 و قاعده غنا حاصل فیصدور **شعره**
 هر که دل گره با جهان حرسند
 دلش از بیخ او بچو شیمیت
 کچه دستش نهیمت قاروبیت
 و رجه بشه بر نه پویشیت
زوجه هر که فایض اولا جهان اشسته
 همه عا امله کور میه جربان
 کرتهی دست او کورسه قاروندر
 خوش طلبه در اوله کر عوبان
چینی ایدر نه نه کیم چه نه بده
 کتر مدک محله بده الوب کتک و شونف کیم
 بو جهانده بولک کت عاقبت جاره سارسته
 زک بگله شعره هر آن چیز کانه جهان ناموری

چو اگر کش وار سر که بیرون بری
 همه چیز نوست چیز کسان
 چو بیرون رو سر معیاش نه زبان **زوجه**
 نه کیم بیده آینه مادک جهانده
 الوب کتاک بیده بوقه را مکان
 چو ایستماکت سنگ غیر بولک
 قن کتک بولار بر طیشو امر جازه **حکیم**
 ایدر شول درویش که قاعده و سله سله
 تو انکر اولا غنبدین غنبر و شول غنی
 حرص و آزار و اسطه سله درویش و نهانند
 اولا درویش نه درویش و **دیشور**
 اذینا لا تصفوا انساب ولا تبغی علی القصاب
یعنی بوجمان نه بقا سارنه پاک و مصفا اولور
 طالبه غیره و فاکوسه مر **افلاطون**
 ایتمیشده که دنیا در باره یه مایان در کیم
 اگاه که فسلق مخاطره و بیم در و فعلت و
 نشات و بقا و عده سنده امیده و فایوق
 کانه تو انکر درویش و کده اگاه کده ای تو انکر
 و پادشاه ایدر **حکایت** سقا طحکیم

خالد بن خلعت ایدوب بر غار اختیار
قبول نامه خالق عبادت قیسور
انصافاً اول روز کاره اول ولایت
پادشاهی حسنه دوشنبه انک روز
و ایدوب که سقا ملک شد کرد ایدوب
سقا اطراف رسالت گویند و در کل باو
معامله قیده اجابت قیسور چون
پادشاه وزیر گویند و وزیر چون
سقا اول غار گویند او نوب
قبول نامه عبادت او که بر باره اوت
فرمان نامه روز سن ضمه وزیر چون
بغلام پادشاهی عرض ایدوب سقا
بر سوزد اموجه جابلد و در اسکات
آخر وزیر است در حجت لشکران است دعوتی
اجابت قبیل که غایت پادشاه
و خیف اول شد در سقا اطراف
پادشاه هر کوزه خدمت اینک
استدراک برزم پادشاه خدمت
بود اوت یکی غایت ایدوب
سقا اطراف

السن

اگر سن اوت یکی عبادت قیسور
شکست مخلوق خدمت ایدوب
توسعه کرد و رسول علیه السلام
القضاة که لا یفتی بینه فاعت
و مال که هر که از اقا فو زوال
زهی که خداوند شاهی نیاز
خداوندی و در باره نوب
بکار هست از زبان جهان
کسی که بپوشد بیزار
چه دنیا و چه سنک زیر
هر آنکه که نماید ختم
زخم که در میان اول
که جز اول لغز که آنک
دو عالمه اول اول حقیقت
اسیر اول به هر کیم جهانک
کشی چون که مرید نغمه بی
بر اول سیم و زر که سنک
بر اول که مال اول دم خوب
کشی آنکه آسایش دنیا است

حاصل قند اگر نوزاد اولیه عاقل و دان قنده
 وجود و در حد عرض علی التامیه در **اکابر** و بیشتر در
 بیخت و بی سعادت اول گسند در که
 انده حرص و هه اغالب اول و بیشتر در که
 نیکو مفرط و کا زرخاخصی باره که حرص و آرز
 دخی قلب حریفی شویله صد باره ایله و حرص
 و هوا رسته در که عمرات نه ضایع ایوب
 گسند و ز ضایع اوله بلکل و آگاه اولقل که
 شمل اکابر که ذات پاکه بی لذت و بنویزانه
 از رخ ایوب انک فرخا فاشنه الکه تدبیر
 جیبی جمع اموال و تحصیل مال و مشال
 آگاهیا در کردن آقا جو زنی و دنیا و بقا غیر بی
 ملاحظه قندیر بوغانه کرک ایوب اول
 باقی اختیار ایله تدبیر **شعر**
 شد و بود دست ازین جهان نه کر
 هیچ کس تا آرزو تو باشه ش
 داوندیدست او ز هیچ سبب
 مسخ فرزانه مانو بسنی داد **بزم**
 جهان کن گسند اولدی هرگز

سنی قاجر قلبیه حرم و شاد
 جهان جوان گسند به داوا بچند
 سنگ حصکده قاجر سینه داد
مطلب بس آیدند که اگر حرص اوله اموال عالی
 جمع ایوب و بر سگ بنه فقیر و کذا در و خردند
 نرسند و کفر حبیه به دخی قادر و کل ایسه غنی و نواندر
 و عاقل که که که حرص از دن فراغت ایده تا که
 جهانده بی نیاز اوله **شعر**
 جز ز سر می آرد بین در که از
بزم خردا بدان که نه بکد اراز
 ایدر بخمکم جسمی ممان
 ایدر عقلی ده حرص مموال
 در رسول صلیه السلام میوشد که هر دم این دم
 و لا بشیب مندا شأن الحوص علی المال الحوص
 علی العمر آدمی سرند کله بر د لور سه بو ایکی نشنه
 انده پیر اولر بر له طمع و بز دخی زنده کافی به حرص
بر حکیمه ضرور دیر که لوا حال جهان نیه بکیر آیدر
 شوال ایدنچوده کوریدان حالات کبدر کم جز نه بیدار
 اوله نشنه قلمر و منکدر که جهان سیه سخای

مکمل
در
تندرستی
و
علاج
بیماری

و خواب خفته کسی در امیر المؤمنین بن علی
کرم الله وجهه سوخت که **شعر**
ایمان دنیا نظر ناپیل او کیفیت لیل و حل
او کونم قدر او نایم فاذا ما ذهب النوم بطل
نوحه جهان سپهر ایدر اوم کو لاله سپهر
یا خشنود سحر کبیر رفوقه
پیشول ووشدر که کور راغ خفت
چرخ او بانوا اوله نسه بوقدر
دانه و مشد در کیش نلب خواب بجر
کور دو که همیشه آب در جوینه بیدار اوله
استوز در خفته نلب در **شعر**
اندراغی که نور بچ و غنا
من بکاسر و مال بقرایه
تا تو انگر همی ز سب جاوید
این بنیاشد ترا چه فرمایه
نوحه چکوب ریخ و بلا اوله امید کن
اریدوب جسمی از نوره سن مال
کیم اوله کسن انگله جاو وانه بای
بونه قومک اولمز بواحوال

حکایت

حکایت نوحه و این نادول مرض مرده و بوش
چیز اولوم ووشکنه سبدر آخر وقتنده
ومیت ایدوب استیکه چیز جانیه عزیزم
و داغله سخی فبرمه النجات التمه نزلت کیم
هر اعلت که قمش سن اگا امید کن که
مقاله سنده اجرن بولکات کرک و هر
بوزلق که امیش سن اندر خدایت که
مکافان کورسک کرک و مدجال سن
اگر اگر بریولکت که خوب نوال سن
اگر طریقی مستقم اختیار اندک و سول کنیزیکه
انک نکتبه نزلت که در حق سجانه و شفا
اولدر اولمز دخی انی رفیق صدق جعفرک
و تانوم اور زنده مانک که جهانک فرخرفانت
مغزور اولمک که هیچ نسنه و کلدر
و بنواحو المعبره که نوبله نظر ابدک که نوبه
اموالک جمع انتر شکن اندر نچور و و اولم
جکدم و بن جهان ملکن عدل و داد اوله ایدر
قبلیت کن روزگار بنجم جسم ملکنی نچ خواب
و ویرا نابد سر **شعر** آنچه کرد آورید که بغنا

و آتش اندول توافق نیست
بازماند ز تو که پیش از تو
از هزاران هزار کس ماندست **ترجمه**
شکستیم جمع آید بر کج چکد ز جنت
ایمان و محنتی باشد الهی
همین گشت اول اولی قائل
که بچکشیدون ارته قلده می
حکایت او بان اجبر روایت قلده بد که
سلیمان بنی نمک ظهورند علیه السلام
کفر و کن او آخر سلطنتند واقع
او که در منبهار خیر انک ام او وز او نواب
و حجاب سوید بد که سلیمان سلطنتی
بر در جیه وار دیکه و خوش و بطور انقیاد
نامله انک مقصد اولوب دیو و پرت
اطاعت و جن و انس متابعت قلده بد
پس نواب و حجاب کجند و خنده بر دید
و آید بد که رضا جفران پیدا آید شش که هیچ
بر عهد ده انک کسی با و شاه ظهور آید شش
و عهد که با و نیز رفت را کاتبه فرمان بر دار

اولوب سر بر نه رکبچه ده رایتی به العور
و بو معنی به نص قرآن دخی ناطقه **عده** و با
شهر و راهها شهر بس مشاهیران و مؤلفان
تو انک را سر صابینه و فکرتا قبه مناسب
اولوب که تمهید تمهید سلطنت و مبارکباد
سوره کند و سه افدام ده و در عوین اجابت
قلوب اکا التیام ایله مبارک حاصلند
دولت و ناقصان در دو بکلمت خلاف واقع
اور زنده نشد نقل المیده را آینه و لکه غبار
عداوت و زنگ که درت میرد اولوب
شاهی استند اطراف بد خدمتند و عت
فلا که اول نفر موجب حضرت و ملکه محفل حضرت
اولا لاجرم بو طریق سکون انک کر کن که
عند العقل مطبوع و سخن اولاب پس
کینسه و حجاب و خواصه خطاب آید و ب
آید بر بکانه مضمون اولوب که بر فرزند و صاحب
قوانین و اولوب کر کن که انک سلطنتی
پسوند مقاب اولوب هیچ زمانیکه ملکه انجلیان
و ک عهد ظاهر اولوب و کل **پس** و در احسن

و طریق مستحق اولد که کند و اختیاری
و وفای قفس ملک بزرگ سلطنت ایدوب
و اختیاری ایدم که کسب انکس عداوت انکس
متصور و کل اید اولد امر اکابر دولت
هر بر کار ملک و ملک ملت نمودن کیر و
هر بر یکوز کند و امور کز مشغول اولو کل رنج
صلاح کار و صلاح امر الم مشغول اولم سن شکر
کیر و بن سلطنت و اما زدن و از کلام
و هیچ بر داعیه علمند که اندیز اثر و عبت ایلم
اولد اولد که بن که کجس و بوجهان فایند
ال حکم و بر نامعلوم بر و منور اولم تاسیه
سندز آفت و الم و کیه و سنده و صحت
و تقویت اولد سنده چون نو غولت اختیار
ایدم که بنم عظمی کله و الی و ام ایلم کرفر
اولوب ملک اولوق مقرر در پس کجس و
پادشاه بقصد و اختیاری و خفیه غولت ایدوب
بر مضع تختی وارد آشفه یکسند الوب غولت
منوج اولدیر افراسندن بعضی کسند
بو و صفت و صحیحی است کسندن اما شفقت

و هر بنی کوسه ریب در سینه و سنده اول
زمانه اگر چه تابستانه در حق تعالی امر مدقار لغوب
و دبد اولوب اول جماعت بالکله ملان اولد
کس و واقف اولیا و کیه کجس و اولدیر و غیره
کسند بر پس کجس و اول تختد بر رف ریه و اروپ
انده نیهان اولدیر و حق تعالی انکس امر مدقار
قبیله کسند اید اولدیر تا شوکا و کسب ایلم
علیه السلام زمانه سفوض اولدیر اندر مسکن حقی
تعالی انکس قد زیند و کمال حکمت ز اول غولت
قبیله سیدی رکن آجیدر اول و لای انکس خلقی
انده جمع اولوب ایلم عیب کسب ایلم کجس
عیش عشرت و ذوق و صحبت تصور اولدیر
چون اختیاری و قوی اول اول خلقی طشده
چیتوب بند اول مغار دنک قانون نامه اولدیر
مدت مدید و عهد بعید و در صلح بندر کوز و وقت جمعت
اولوق طشده خلق اول مغار جمع اولدیر اندر کسب ایلم
ره نه اوج در و نش اول تختد طبع اولدوب
شورشند کز اندر بد مقام خال غله قد زیند
چیتوب اول تختد بر پایه سن او و تدبیر قصد

استبد که طشبه که در قسوسه بود ایوب
عاجز و فرودمانده قیسه بدین نحو که خبر
استبد بدین معنی او ایوب او حی و شی هلاک
او که بدین طائفه خوانند لغت الله علیها و علی
الکافرین امثالها ظهور این پنج و یک اول
تحت ناقص و شکسته قدر چون اندک
قدم بنشوم اول و لا یتیشد نر
اول معارفه بی خواب
و اول تختی باره باره

ایوب

غارت

قید

م

امام یا حضرت مولام بود یا غم هانم
طوطوی شدی هب بدن ملاکی غریب میانه
بنم دردم کبی درده گرفتار اولمید
قوبه دردم مله یا ناایم خردار اولمید

بزحر ابابیتز ازه دلده محبت کوزه لی
هانه مزه بیز کوزه لی کند کس چکیر
باقالم مولام ندر نیار نه ایلسه کوزل ایلسه